

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال نهم
شماره ۱۰۶ - دی ۱۳۸۷ - ژانویه ۲۰۰۹

گزینش باراک حسین اوباما

و افسانه رفع تبعیض نژادی در آمریکا

“...هر کجا که باشد برای من یکسان است. در اسکله های “سیرالنون”، در پنبه زارهای “آلاباما”، در معادن الماس “کیم برلی”، در تپه های قهوه زار “هانیتی”، در موزستانهای آمریکای مرکزی، در خیابانهای “هارلم”، در شهرهای مراکش و ترابلس، سیاه استعمار شده و کتک خورده و غارت شده، گلوله خورده به قتل رسیده است. خون جاری شده تا به صورت دلار، پوند، فرانک، پزتا، لیر در آید و بهره کشان را بهره ورتر کند، خونی که دیگر به رگهای من باز نمی گردد. پس آن بهتر که خون من در جوی های عمیق انقلاب جریان یابد و حرص و آزی را که پروانی ندارد از “سیرالنون”، “کیم برلی”، “آلاباما”، “هانیتی”، آمریکای مرکزی، “هارلم”، مراکش، ترابلس و از سراسر سرزمینهای سیاهان در همه جا بیرون براند. پس آن بهتر که خون من با خون تمامی کارگران مبارز دنیا یکی شود تا هر سرزمینی از چنگال غارتگران دلار، غارتگران پوند، غارتگران فرانک، غارتگران پزتا، غارتگران لیر، غارتگران زندگی آزاد شود تا زحمتکشان جهان با رخساره های سیاه، سفید، زیتونی و زرد و قهوه ای شوند و پرچم خون را که هرگز به زیر نخواهد آمد برافرازند. بگذارید این وطن دوباره وطن شود. بگذارید دوباره همان رویایی شود و در آنجا که آزاد است، منزلگاهی بجوید. این وطن هرگز برای من وطن نبود...”

لنگستن هیوز نویسنده سیاه پوست آمریکایی اکنون هم علیرغم گزینش باراک اوباما، آمریکا وطن سیاهان نیست و نمی تواند باشد. آمریکا مسکن بهره دهان و ستمکشان سیاه پوست است، محل اقامت دائمی کار روزمزدی است. آبراهام لینکلن در سال ۱۸۶۲ آزادی بردگان را اعلام کرد. ولی از هرگونه کمک به صنعت و کشاورزی پنبه در جنوب... ادامه در صفحه ۲

توافقنامه امنیتی در عراق سند خیانت ملی و ننگ تاریخی است

توافقنامه امنیتی دولت دست نشانده عراق و نیروهای تجاوزگر و استعماری امپریالیستی به سرکردگی امپریالیست آمریکا در آستانه امضاء شدن قرار گرفته است و حتما با دسیسه و فشار به امضاء می رسد. این توافقنامه باید تا پایان سال مسیحی جدید مورد توافق قرار بگیرد تا بشود حضور اشغالگران آمریکائی در عراق را، از نظر افکار عمومی و فریب مردم توجیه کرد. اشغالگران آمریکائی با دروغ و دغل و دسیسه چینی قوانین جهانی و از جمله حقوق ملل را به زیر پا گذارده و به یک کشور عضو جامعه جهانی تجاوز کرده و تا کنون یک میلیون نفر قربانی باقی گذارده و کشور مستقل عراق را به بهانه مبارزه با “تروریسم”، “بنیادگرایی”، “اسلام سیاسی” به ویرانه ای بدل کرده اند. مسئولین این جنایت علیه بشریت راست راست راه می روند و کسی نیز قادر نیست از آنها حساب پس ... ادامه در صفحه ۴

تکامل در وحدت، سرشت مارکسیسم است (۴)

“... پرولتاریا می تواند در برابر سلطه متحد طبقات دارا فقط در صورتی به مثابه طبقه ایستادگی کند که در حزب سیاسی خاص خود سازمان گیرد...” این سازمان گیری پرولتاریا در حزب سیاسی برای این لازم است که پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهانی آن یعنی نابودی طبقات را تامین کند...” مارکس و انگلس در تشکیل حزب سیاسی پرولتاریا پیوسته اصرار ورزیده اند و خود ایجاد چنین سازمانی را آغاز کردند.

از همان سال ۱۸۴۵ که احکام اساسی سوسیالیسم علمی در “ایدئولوژی آلمانی” بیان شد این نتیجه حاصل آمد که نیروی سیاسی لازم است تا طبقه کارگر بتواند مبارزه خود را به خاطر آزادی آغاز کند. ایجاد چنین نیروی را مارکس و انگلس آغاز کردند و بر آن شدند که باید در کشورهای دیگر همفکران و طرفدارانی یافت، میان آنها تبادل نظر برقرار کرد، طرح پلاتفرمی نظری ریخت و مبارزه را با گرایشهای ضد کارگری در جنبش سوسیالیستی درگیر کرد. آنها مناسبترین شکل را در “کمیته های کمونیستی نامه نگار” تشخیص... ادامه در صفحه ۶

حمایت رویزیونیستی از رفیق استالین (۴)

میهن پرستی

کمونیستها بهترین میهن پرستان هستند. زیرا آنها برای نجات همه بشریت و مردم کشوری که در آن ساکنند مبارزه می کنند. آنها منافع عمومی مردم و نه منافع قشر و یا طبقه خاصی را مد نظر دارند. بورژواها وقتی میهنپرست می شوند که منافع خصوصی آنها به خطر افتاده است. آنوقت برای وطن یقه می درانند تا اکثریت مردم حاضر شوند برای نجات وطن به میدان آیند. این اکثریت همیشه اکثریت تحت ستم بوده و هست که در تمام جنگها بعنوان پیاده نظام شرکت کرده است. بورژواها که اقلیتی هستند خود لشگری ندارند که به جنگ برند و این است که باید با فریادهای وطنپرستی زمینه را برای قبضه کردن روحی زحمتکشان فراهم آورند. پس امر وطنپرستی تنها بیان عبارات مشابه نیست باید دید که هدف سیاسی طبقات و نیروهای اجتماعی از طرح این شعارها چیست. همه خائنین به ملتها خود را وطنپرست جا می زنند در حالیکه وطن را به ویرانه بدل کرده اند. وطنپرستی جرج بوش پشتیبانی از سرمایه مالی و قدرت انحصارات در آمریکاست و نه رسیدگی به زندگی مردم نیواورلئان پس از گردباد کاترینا. وطن پرستی هیتلر برای برده کردن بشریت بود و نه آزادی مردم آلمان. ولی مبارزه مردم عراق برای اخراج اشغالگران عین میهنپرستی و مبارزه برای رهائی ملی است. آقای زیوگانونف این تفاوتها را که ماهوی هستند و همدستان امپریالیستها و مرتجعین را از نیروهای انقلابی جدا می کند در هم می ریزد تا قاعده خاصی برای روسیه بترشد.

در جنگ جهانی اول سوسیال دموکراتها در تحت لوای میهنپرستی به لوابح تسلیحاتی رای دادند و کارگران ممالک مجاور را به جان هم انداختند. آنها به جای اینکه از اتحاد کارگران برای سرنگونی رژیمهای ارتجاعی سرمایه داری امپریالیستی حمایت کنند حامی امپریالیستها شدند. لنین بدرستی آنها را سوسیال امپریالیست نام نهاد زیرا در تحت نام سوسیالیسم به اهداف امپریالیستی خدمت می کردند. در آن زمان لنینیسم که مارکسیسم آن موقع بود همه کمونیستها را فرا می خواند که طبقات حاکمه خویش را سرنگون کنند و سوسیالیسم را مستقر سازند. یعنی باید جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی بدل کرد. خدمت به... ادامه در صفحه ۷

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

گزینش باراك حسين اوباما ...

خودداری کرد. این عدم همکاری و فشار اقتصادی به جنوب وضع کارگران و دهقانان جنوب را روز بروز بدتر می کرد. با تصویب قانون آزادی بردگان پنج میلیون سیاهپوست ظاهراً آزاد شدند ولی اکثریت قریب به اتفاق آنها از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند و به عنوان مایملک چیزی جز نیروی کار خود را برای فروش نداشتند.

لونیوز لاماکس نویسنده سیاهپوست آمریکایی در مورد قانون آزادی برده گان در زمان لینکلن می نویسد: "طرفداران سفید پوست آزادی برده ها در جنگ داخلی پیروز شدند آنها در سالهای پر هرج و مرج بین ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۷ با فرصت طلبی و عدم آگاهی از آینده ای دورتر باصطلاح سیاهان را آزاد کردند ولی آنها در همانموقع، جدائی نژادی را پایه ریزی می کردند که امروز بر تمام وجود ما فشار می آورد".

آزادی بردگان رفع تبعیض نژادی نبود آغاز منظم و پوشیده و آشکار تبعیض نژادی بود.

در چهارم آوریل ۱۸۶۵ ابراهام لینکلن بعد از گذشت چند روز از صلح شمال و جنوب بدست یکی از هواداران برده داری به قتل رسید. وی قبل از مرگش در کنگره آمریکا تحت عنوان اینکه "استقلال ایالات جنوبی باید حفظ شود" گفت: "ما نباید ایالات جنوبی را به عنوان ایالات فتح شده توسط شمال در نظر بگیریم. آنها دارای استقلال داخلی خود هستند و مانند سایر ایالات از این استقلال برخوردارند". وی با این عبارات بطور ضمنی به جنوبی ها فهماند که آنها برای تحت فشار قرار دادن سیاهان تا آنجائی که بخواهند دارای استقلال داخلی هستند. چون آنها می توانستند به عنوان تطبیق قانون اساسی آمریکا و قانون آزادی برده ها بر شرایط ویژه محیط و ایالات خودشان، این قوانین را با حفظ ظاهرش به نفع خود تغییر دهند. امری که بیش از یک قرن پا برجا ماند.

بعد از جنگهای داخلی منابع زیادتر و زمینهای بسیاری در اختیار سرمایه داران شمالی قرار گرفت و ساختمان راه آهن سرتاسری آمریکا در جهت عمده برشد و توسعه سرمایه داری کمک بسیار نمود.

بعد از جنگهای داخلی جمهوریخواهان بیست سال مداوم در آمریکا حکومت کردند و هرگز هم قصد نداشتند که به مسئله تبعیضات نژادی سر و سامانی دهند و حتی برای اینکه سیاهان را تحت فشار بیشتری قرار دهند و رضایت برده داران و سرمایه داران را جلب کنند حکومت وقت گرانت در مقابل ایجاد سازمان تروریستی کو-کلوکس-کلان هیچگونه عکس العملی از خود نشان نداد و حتی در اثر مرور زمان موجودیت آنها را برسمیت شناخت. در سال ۱۷۷۷-۱۷۷۶ در آن سالهای خطرناک و در چنان شرایطی به سپاه فدرال دستور خروج از ایالات جنوبی داده گشت و این دستور درست مطابق خواست برده داران بود چون هم اکنون راه برای آزار و اذیت بیشتر سیاهان و دامن زدن به مسئله نژادی باز شده بود.

کو-کلوکس-کلان سازمانی بود تروریستی که متشکل از افسران ارتش کنفدراسیون ایالات جنوبی آمریکا. آنها تحت تاثیر افکار فاشیستی طرفداران تبعیضات نژادی بودند بنا به تحریک سرمایه داران و برده فروشان در شهر ناشویل که در ایالت "تنسی" قرار داشت هم آمدند و طرح ایجاد چنین سازمان آدمکشی را ریختند.

این فرقه کاملاً سری بود ژنرال "فورست" که ارتشی معروفی بود، فرمانده گارد ضربتی کوکلوکس کلان محسوب می شد. او تنها شخصیتی بود که هویتش در فرقه ک-ک-ک بر ملا شد و گرنه سایر اعضا هرگز شناخته نشدند!! و نباید شناخته می شدند. دموکراسی آمریکا طبقاتی عمل می کرد. همه انسانها در مقابل قانون مساوی بودند و بویژه سفیدان که از حق تساوی بیشتری برخوردار بودند. اسنادی در چند سال پیش منتشر شد که جرج بوش پدر را از رهبران کوکلوکس کلان معرفی می کرد.

ولی در مجموع اعضای جنایتکار این سازمان تروریستی را اشخاص مهم و سرشناس، نمایندگان مجلس، وکلای دادگستری، تجار، پیشه وران و نظامیان تشکیل می دادند. یعنی کوکلوکس کلان طبقه حاکمه سرمایه داری آمریکا بود.

جنایات این فرقه که تا ۶ میلیون عضو داشت باعث گردید که در سال ۱۸۷۱ حکومت فدرال طرحی تهیه نمود که به موجب آن این سازمان غیر قانونی شناخته شد. این طرح در کنگره با مخالفتی فراوانی روبرو شد زیرا عده ای از سناتورها و نمایندگان ایالات جنوبی که خود برده دار و سرمایه دار و برگزیدگان "نژاد پرستان" و طرفداران تبعیض نژادی بودند برای منافع خود و رضایت موکلین خود از تصویب این قانون جلوگیری می کردند، ولی سرانجام این قانون بر روی کاغذ تصویب شد و اجرای آن بعهده پلیس فدرال گذارده شد که نزدیک بود به آشکار شدن هویت اعضای آن بیانجامد ولی رهبران فرقه با از بین بردن مدارک از این عمل جلوگیری کردند و در سال ۱۸۷۱ ژنرال فورست انحلال صوری آنرا اعلام کرد. ولی پس از چندی دوباره برهبری کشیشی بنام "ویلیام جین سیمونز" معروف به سرهنگ، احیاء شد ولی بهیچوجه بقدردن سابق نرسید و حداکثر تعداد آنها در شرایط فعلی ۳۰۰ هزار نفر است. ممنوعیت کوکلوکس کلان باعث شد که سران این حرکت نژادپرستانه به صورت سری به کار خود بپردازند و در راس امور ایالات متحده آمریکا قرار گیرند. رفع تبعیض نژادی فقط بر صفحه کاغذ بود.

در زمان تسلط سیاست سناتور مک کارتی که روح وحشتش همیشه و تا به امروز در آمریکا حاکم است کمونیستها و دموکراتها مورد تعقیب و سرکوب و ترور قرار گرفتند. هوارد فاست نویسنده مترقی آمریکائی خالق آثاری مانند اسپارتاکوس محاکمه شد و آثارش ممنوع گردید. وی در اثر مشهورش "راه آزادی" سرنوشت انسان سیاه پوستی را نشان می دهد که تحصیلات خویش را به پایان رساند و به عنوان نخستین پزشک سیاهپوست برای یاری به مردم به ایالات

جنوبی برگشته است. سفیدان که نمی توانستند بپذیرند که دکتر سیاهپوست هم ممکن است وجود داشته باشد وی را اسیر کردند، بدرخت آویختند، مثله کردند و به قتل رساندند. مثله کردن سیاهان، بستن آنها بدرختان و سوزاندن آنها، آتش زدن خانه های آنها، انداختن آنها در قیر مذاب و بر رویشان پر مرغ ریختن از تفریحات نژادپرستان بود. این جنایات که تا همین امروز نیز در "مهد آزادی" و "سرزمین امکانات بیکران" وجود دارد امری نیست که به گذشته دور تعلق داشته باشد. تجاوز و تعرض پلیس به سیاهان و با عدم موفقیت دادگاه های قضائی تا قاتلان غیر قابل انکار سیاهان را به محاکمه کشیده محکوم کنند در همین دهساله اخیر در دستور کار انتقادات مطبوعاتی قرار داشت. مک کارتی در سالهای ۵۰ قرن بیستم با سیستم پلیسی بر آمریکا حکومت می کرد و جنبشهای اعتراضی سیاهان را سرکوب می نمود.

نژاد پرستان در اتحادیه های کارگری که برای بهبود شرایط زندگی طبقه کارگر مبارزه می کرد نفوذ کردند، رهبران اتحادیه ها را با زور و یا پول خریدند و مانع می شدند که کارگران سیاهپوست به عضویت اتحادیه های کارگری در آیند. آنها در میان کارگران تفرقه می افکندند و در وحدت طبقاتی و منافع واحد آنها تخریب می کردند. نژاد پرستان که عامل سرمایه داران و انحصارگران بودند با این کار نشان می دادند که مسئله تبعیض نژادی در آمریکا یک مسئله "ملیتی" نیست بلکه مسئله ای طبقاتی است و سرنوشتش به سرنوشت جنبش کارگری مربوط می شود.

از سال ۱۹۶۱ به بعد همینکه تابستان آمریکا فرا می رسید عصبان سیاهان هم اوج تازه ای می گرفت و این جریان چنان اجتناب ناپذیر بود که "تابستان" و طغیان دو پدیده طبیعی است که از تاریخ اجتماعی معاصر آمریکا جدا ناشدنی است. فقط در این بین دو نکته قابل توجه است ۱- در تمام اینگونه طغیانها، انگیزه و محرک اولیه واقعه ای کوچک بوده است ۲- طغیان هر سال نسبت به سال قبل گسترش و وسعت بیشتری می یابد. وضع سیاهان بسیار دردناک است، هنوز هم در آمریکا نیروی انسانی سیاهان ۱۱٪ نیروی کل مردم آمریکاست و ۲۰٪ از بیکاران را آنها تشکیل می دهند و حتی در بعضی زاغه نشینان تعداد بیکاران سیاهپوست سه برابر سفید پوستان است. در جبهه جنگ ویتنام سیاهان پیشقراول مرگ بودند ولی مجلس وقت نمایندگان آمریکا بلايحه کم خرج موش کشی در زاغه های محل سکونت

سیاهان رای منفی داد. واقعیت نشان می دهد که در این سالها در آمد سیاهان مداوم نزول نموده است و درآمد متوسط یک فامیل سیاه بمراتب کمتر از درآمد مساوی یک خانواده سفید است.

سیاهان در واقع از حق انتخاب کردن بطریق گوناگون با بندهای و تبصره ها و به بهانه انطباق قانون بر شرایط محلی و غیره محرومند. مدرسه و آموزش نیز از قانون تبعیض در امان نمانده است. هنوز واقعه مضروب کردن (مردیت) اولین دانشجوی سیاهپوست که می خواست وارد دانشکده "آکسفورد... ادامه در صفحه ۳

زندانیان سیاسی، بی قید و شرط، آزاد باید گردند

گزینش یارک حسین اوپاما ...

می سی سی پی" شود از خاطره ها نرفته است. حکومت جان اف کندی مجبور شد ۱۶ هزار سرباز را در آن روز بسیج کند تا یک دانشجوی سیاهپوست بتواند به دانشگاه برود. در آمریکا قانون "مجزا ولی مساوی" عمل می کرد که در حقیقت نفس مجزا بودن در تناقض با مساوی قراردادان بود. قانون "مجزا ولی مساوی" برای سیاهان همان حقوقی را بر روی کاغذ برسمیت می شناخت که برای سفیدان، ولی سیاهان باید میان خودشان می ماندند و به "حریم" سفیدان تجاوز نمی کردند. آخر هر چه باشد سفید "نژاد برتر" است! در قطارها، در کافه ها، در سینماها و حمامها، در وسایل حمل و نقل عمومی و در اماکن عمومی همیشه این تابلو به چشم می خورد که "ورود سگ و سیاهپوست ممنوع است". نژاد پرستان به بهانه احترام به اصل مالکیت خصوصی مانع می شدند که سیاهپوستان به اماکن عمومی پا بگذارند.

یک ضرب المثل آمریکائی می گوید: "سیاهان اولین کارگرانی هستند که بیرونشان می کنند و آخرین کسانی هستند که کار می گیرند" بهمین جهت تعداد بیکاران سیاهپوست بمراتب بیشتر از سفیدپوست است. به کارگران سیاه کارهای پست و غیر تخصصی را می دهند و در سابق حتی وضع طوری بود که سیاهان حق نداشتند لکوموتیو قطار برانند و یا راننده اتوبوس شوند.

تداوم تبعیض نژادی در آمریکا ریشه خویش را در دوران بردگی سیاهان دارد که از نیروی کار ارزان آنها استفاده کرده و بر جان و مال و ناموس آنها حاکم بودند. مبارزه سیاهان بر ضد برده داران حقوقی را به آنها منتقل کرد که هرگز مورد رضایت خاطر کنسرنها و سرمایه داران نبود. تبعیض نژادی و تحقیر سیاهان برای آن بود که سطح دستمزدهای آنها را پائین نگهدارند، کارهای پست و سخت را به آنها واگذار کنند، کارهای خطرناک را به گردن آنها بیاندازند و از نیروی آنها برای ترساندن کارگران سفید با تهدید به کاهش دستمزد آنها استفاده کنند. تبعیض نژادی اعمال بی حقوقی کارگران سیاه بود تا درجه بهره کشی از آنها را افزایش دهند. پس ریشه تبعیض نژادی را باید در مبارزه طبقاتی جستجو کرد و با مختصر در مبارزه کارگران برای بهبود شرایط زندگی و یا تغییرات بنیادی انسانی جامعه پس حل امر مسئله نژادی به حل امر مبارزه طبقاتی بر می گردد. ریشه نژادی ریشه طبقاتی است.

مبارزه سیاهپوستان در خود آمریکا اشکال قهرآمیز به خود گرفت و جنبشهای مترقی سیاهان هیات حاکمه امپریالیستی را به وحشت افکند. این ترس به ویژه در دوران اعتراضات به تجاوز امپریالیست آمریکا به ویتنام قوت گرفت. سیاهان روز به روز بیشتر به جنبشهای انقلابی روی می آوردند و سازمانهای افراطی و معترض بنا می نمودند. حتی در سال ۱۹۳۳ دولت روزولت باین نتیجه رسید که تصویب قانونهای مکرر و اعمال پارلمانتاریسمی که برای زیر پا گذاردن حقوق سیاهان خوب است به تسریع نفوذ کمونیسم در

میان آنها منجر شده است. بهمین جهت بود که دادن امتیازات به سیاهان از همان سالهای بعد از جنگ جهانی دوم سرعت گرفت. شروع جنگ کره در سال ۱۹۵۰ قانون اختلاط نژادی را در مدارس و اماکن عمومی بدنبال داشت زیرا برای سرمایه داری آمریکا امکان نداشت که سربازان سیاه را جداگانه از سربازان سفید به میدان جنگ بفرستد. ولی این قانون سالها زمان طلبید تا به اعتقاد عمومی بدل شود. هم اکنون نیز اکثریت سفید پوستان به مک کین رای داده اند و نه به اوپاما چون برای آنها علیرغم اینکه اوپاما نیز نماینده کنسرنهای آمریکائی است و از منافع امپریالیسم دفاع می کند هنوز هم یک رگ سیاه دارد و این رگ سیاه غرور جنایتکارانه سفیدان را جریحه دار می کند.

شورش دترویت از خونین ترین وقایع دوران حکومت لیندون جانسون در آمریکاست. وی که بعد از ترور کندی به روی کار آمده بود جنگ در ویتنام را تشدید کرد. در این شهر سیاهان شورش کردند و آمریکا به میدان جنگ بدل شد. پلیس قادر نشد جلو شورش سیاهان و کارگران کارخانجات اتوموبیل سازی را بگیرد بدستور حکومت، گارد ملی وارد جنگ شد و طرفین مسلحانه روزها با یکدیگر به نبرد مشغول بودند. طبق آمار تقابلی دولت ۸۰ سیاهپوست کشته شدند، شهر دترویت به ویرانه ای تبدیل شد. در این نبرد ۲۳۵۰ نفر پلیس، ۷۱۰۰ نفر گارد ملی و ۴۷۰۰ نفر نیروی ضربتی چترباز(رنجر) شرکت داشتند و در یک نبرد نامساوی سیاهان را به خون کشیدند. رئیس جمهور آمریکا لیندون بی جانسون در پشت صفحه تلویزیون ظاهر شد و با قیافه معصومانه مردم را دعوت کرد به نماز و دعا بپردازند و به کلیسا بروند.

کارل مایکل رهبر وقت جنبش سیاهان در آمریکا در سخنرانی خویش گفت: "تنها راه حل مسئله سیاهان نابودی سرمایه داری و نظام فعلی آمریکاست".

مبارزه سیاهان به میدان های جهانی ورزش کشید و جنبش "بلاک پانتر" که با مشتهای گره کرده آبروی سرمایه داری آمریکا را در جهان می بردند و نقاب دموکراسی آنها را می دریدند در میان سیاهان جای خویش را باز می کرد. ترور آشکار رهبران مشهور سیاه نظیر مارتین لوتر کینگ، مالکم ایکس نتوانست سدی بر سیل بنیان کنی شود که در پیش پا بود.

امپریالیست آمریکا که از رادیکال شدن جنبش می ترسید به عقب نشینی دست زد و حقوقی را باکراه و بندریج برای سیاهان در نظر گرفت تا خشم خروشان آنها را تسکین دهد. کسب این حقوق از جانب سیاهان هرگز ساده نبود، از دریای خون می گذشت. بسیاری از فعالین حقوق بشر و یا سیاهانی که برای کسب حقوق مدنی و شهروندی مبارزه می کردند به شدت سرکوب می شدند. مارتین لوتر کینگ یکی از رهبران جنبش سیاهان که مخالف اعمال سیاست توسل به قهر بود خود در اثر توسل به قهر نیروهای ضد انقلابی نژادپرستان به قتل رسید. ولی همین مقاومت سیاهان در تمام سطوح و

عرصه ها، مبارزه مردم جهان بر ضد امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان و در آفریقا وضعیتی بوجود آورد که امپریالیستها و طبقات حاکمه را به تعمق واداشت تا در مورد سیاست تبعیض نژادی خویش که خسراش بیش از فوایدش بود تجدید نظر کنند. این سیاست را امپریالیستها در آفریقای سیاه پیاده کردند. آنها می دیدند جنبشهای آزادیبخش که به صورت قهرآمیز در آنگولا، موزامبیک، آفریقای جنوبی، زامبیا، نامیبیا، غنا، کنیا، نیجریه، رودزیا(زیمبابوه)، کنگو ... بر ضد استعمارگران سفید پوست جنایتکار پیکار می کنند، مورد حمایت ممالک کمونیستی و نیروهای انقلابی جهان هستند و این جنبشها بر ضد امپریالیستها و افشاء سیاست آنها اسلحه تبلیغات افشاءگرانه حمایت از نژادپرستی امپریالیستها را در دست دارند. شکست نژادپرستان در ممالک آفریقای، رشد نهضت‌های انقلابی، ترس از نفوذ کمونیسم امپریالیستها را وادار کرد که خود دست به کار شوند و تا دیر نشده است در میان سیاهان با دامن زدن به انکشاف طبقاتی متحدینی پیدا کنند و صفوف سیاهان را در هم شکنند. جنبش مسلحانه و قدرتمند آن.ث. در آفریقای جنوبی الهامبخش مبارزات مردم آفریقا بود. امپریالیستها مصالحه نژادی و طبقاتی را در آفریقای جنوبی سرانداختند زیرا از دامنه نفوذ جنبش سیاهان به هراس افتادند. آنها در آفریقای جنوبی ابتکار عمل را در دست گرفتند و توانستند با دادن امتیاز به ماندا که چهره مقاوم و سرشناس جنبش سیاهان بود و بخشیدن جایگاه بورژواها به وی و کشیدنش به عرصه صلح طبقاتی و مصالحه با برده داران راه را برای پیدایش یک طبقه نوخاسته از سیاهپوستان در آفریقای جنوبی و به طریق اولی در آمریکا باز کنند. ما هم اکنون با هیات حاکمه سیاه پوست در آفریقای جنوبی روبرو هستیم که با سفید پوستان سرمایه دار منافع واحدی دارند و اکثریت سیاهان را تحت ستم قرار می دهند. البته متحدین نفرت انگیز و سیاه پوست نیروهای امپریالیستی در آفریقا قبلا هم حضور داشتند که نوکری امپریالیستها را پذیرفته بودند ولی بهر صورت آنها را به عنوان سیاه و انسان درجه دو تحقیر می کردند. ولی با سیاست نوین امپریالیستها برای تغییر در برخورد سیاهان که بهر صورت مصرف و نیاز تاریخی خویش را نیز از دست داده بود سیاست راهبردی جدیدی لازم بود. از این ببعد سیاهپوستانی پیدا شدند که خودشان در بهره کشی از سیاه پوستان و کارگران نافع می شدند. روندی که در آفریقا جاری بود و نشان می داد که چگونه طبقات استثمارگر سیاهپوست به همدست سفید پوستان بدل می شوند بهترین آموزش برای بهره کشان امپریالیست بود.

آنها موسی چومبه، مویوتو و لومومبا را در مقابل خود داشتند که هر سه سیاه بودند ولی در دو جبهه مبارزه مقابل هم قرار گرفتند. آنها برای شکستن جبهه متحد سیاهان در آمریکا که روز بروز بیشتر رادیکال می شد به بخشی از سیاهان امتیاز دادند و آنها را بالا کشیدند تا به جمع طبقات استثمارگر و حتی طبقه حاکمه... ادامه در صفحه ۴

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

گزینش باراک حسین اوباما ...

بپیوندند. با این کار هم در جبهه سیاهان شکاف انداختند و هم مناسبات استثماری را تحکیم بخشیده و برای "دموکراسی" آمریکائی به تبلیغات ایدئولوژیک دست زدند. قبل از گزینش اوباما، نماینده آمریکا در سازمان ملل سیاهپوست بود و کالین پاول و کوندولیزا رایس در مقامات بالای حکومت آمریکا قرار داشتند و خانواده های آنها در شرایطی زندگی می کردند که توانسته بودند فرزندان خویش را به دانشگاههای مشهور و گرانقیمت آمریکا بفرستند تا در آنجا به خوبی شستشوی مغزی داده شوند. اوباما نخستین سیاهپوست دو رگه ای نیست که به این "عرش اعلی" رسیده است. این نشانه دموکراسی آمریکائی و یا انعطاف پذیری این جامعه نیست نشانه هشیاری طبقه حاکمه دوران پیش آمریکاست که مبارزه برای رفع تبعیض نژادی را بیک امر مبارزه طبقاتی بهمانگونه که بود بدل کند و متحدین سیاهپوست برای خویش در سرکوب طبقه کارگر و خلقهای جهان و جنبش سیاهپوستان دست و پا نماید. این بخشی از سیاست راهبردی امپریالیسم آمریکا برای تقویت جبهه داخلی و ایجاد تفرقه در میان مبارزان و نفوذ در قاره سرشار از مواد اولیه آفریقا و برنامه ریزی برای مقابله با نفوذ چین و هند و جلب افکار عمومی در آنجاست زیرا هر چه باشد آفریقا و آسیا منابع مواد خام اند و باید از هم اکنون برای توسعه مناطق نفوذ در این قاره ها در آینده تلاش کرد. گزینش یک سیاهپوست متعلق به طبقه حاکمه آمریکا اهداف راهبردی آتی در پیش دارد که در قدم نخست به نفرت عمومی مردم جهان از امپریالیست آمریکا رنگ محبوبیت و رنگ ترمیم آبرو می زند. آمریکا بعد از زمین سوخته ای که جرج بوش جنایتکار از خود باقی گذارده به این مانور نیاز فراوان دارد.

البته انتخاب اوباما به عنوان قدرتمندترین مرد جهان طبیعتاً به سیاهان در داخل آمریکا اعتماد به نفس می دهد و دهان نژادپرستان را می بندد و از نفوذ نژادپرستی می کاهد ولی این خرده ریزها از محصولات فرعی سیاست عمومی و راهبردی است که امپریالیست آمریکا در پیش گرفته است. این ظواهر تبعات آن سیاست عمومی است. درخت است جنگل نیست. تکه سنگ است کوه نیست.

حال به اظهار نظر اولین فریب خوردگان این مانور امپریالیستی نگاه کنید تا ببینید چگونه عده ای باین مار خوش خط و خال که دنیا را بر اساس منافع خود به خون کشیده است باور می کنند. قدرتی که میلیونها سیاهپوست را در آفریقا به گرسنگی می کشاند و با اهرمهای سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول غارت می نماید نمی تواند یار سیاهپوستان باشد و معجزه کند. امپریالیست آمریکا یار انحصارگران و منافع سرمایه داران است. مصلحت امروز بر این است که دست سیاهان را نیز برای فریب افکار عمومی بدست گرفته بالا بکنند تا ما شاهد لاطانلاطی باشیم که در زیر با آن روبرو می شویم.

"به نظر من انتخاب باراک اوباما را باید آغاز کتاب دوم از کل کتاب حیات سیاسی و اجتماعی ایالات متحده بدانیم. با انتخاب او فصلی که در آن تبعیض نژادی اگر چه به زبان ملغی شده بود در عمل وجود داشت، برای همیشه بسته شد و باید انصاف داد که ملت آمریکا در لحظه ای بحرانی که حیثیت بین المللی او بخاطر اشتباهات هشت ساله دولت بوش در معرض خطر کامل بود، با این قد علم کردن نشان داد که ملت جوانی است که می تواند در لحظات بحرانی جان و حیثیت خود را از خطر برهاند.

انتخاب اوباما از سوی دیگر حربه شهید نمائی را از دست سیاهپوستان و بهانه زورگوئی نژادی را از دست دولتهای مخالف گرفت. حالا دیگر سیاهپوست آمریکائی نمی تواند از تبعیض حرف بزند و کم کاری، تبلی و حتی گاه خشونت های خیابانی را به حساب فشار روحی ناشی از تبعیض نژادی و نابرابری اجتماعی بداند. تصور من این است که حتی سیاهپوستان داخل جناحهای حزب جمهوریخواه هم از این پیروزی دموکراتها خرسند و راضی اند" (کپهان لندنی ۲۳ تا ۲۹ آبان ۱۳۸۷) "...باید به ملت آمریکا تبریک گفت و در سرور و شادی آنها و همه انسانهای آراسته مشارکت جست. برای من ... باور کردنی نیست که یک ملتی دارای این چنین قدرت تغییر و اصلاح خود باشد و در همین زمینه، شاید این رویداد تاریخی درسی باشد برای همه آمریکا ستنیزها، چه در ایران، چه در جهان مسلمان و چه در اروپا سربقاء و عظمت آمریکا و فرهنگ آن دقیقاً همین ظرفیت ترمیم و اصلاح پذیری در قابلیت رفرم در جامعه است" (همان نشریه).

"این رویدادی است که سه شنبه شب پیش اتفاق افتاد و ما را به صورت کشوری دیگر در آورد. ممکن است ما هنوز به بسیاری از برابری ها دست نیافته باشیم اما از حالا می توانیم بر اساس یک طرح و پایه نو کار نوینی را آغاز کنیم. بگذارید همه بچه ها، همه شهروندان، همه مهاجران نوین بدانند که همه چیز در آمریکا می تواند اتفاق بیفتد و میسر باشد" (نویسنده توماس فریدمان مفسر مشهور آمریکائی ۵ نوامبر ۲۰۰۸).

گزینش اوباما را باید از جنبه حفظ منافع راهبردی امپریالیسم آمریکا دید که بویژه پس از بحران مالی در آمریکا، پس از اخراج صدها هزار کارگر از کارخانه ها، پس از بی خانمانی میلیونها آمریکائی خطری انفجاری خلق شده که امپریالیست آمریکا را نیازمند متحدین سیاهپوست و "وحدت ملی" و "صلح خانگی" برای غلبه بر بحران می نماید. گزینش یک سیاهپوست یک تجاوز استراتژیک خارجی و یک تحمیق عمومی داخلی و تسکین دردهای مردم و تفرقه در مبارزه مشترک آنهاست. این امر ربطی به نفی تبعیضات نژادی ندارد. تا مناسبات سرمایه داری در کشوری برپاست تبعیض نژادی را نمی توان ریشه ای از بین برد. می خواهد این امر در آمریکا باشد و یا در هندوستان.

توافقنامه امنیتی در عراق ...

خواهد. زیرا دنیای امروز، دنیای گردن کلفتی و قلدری است. فقط گردن، گردن باریکها را می زند.

البته جامعه جهانی و مردم جهان بجز یک اقلیت ناچیز جنایتکار و خودفروش نظیر سلطنت طلبان ایرانی، گردهای ناسیونال شونیست عراق و ایران و "چپ اندر قیچی ها" ضد انقلابی... با این عمل جنایتکارانه مخالف بودند و آنرا محکوم می کردند. جامعه ملل تنها پس از اینکه در مقابل عمل انجام شده ای قرار گرفت که راه بازگشت برایش باقی نمانده بود، برای اینکه از دامنه زجر و ناراحتی مردم عراق تا حد ممکن بکاهد و بر مسئولیت قوای اشغالگر برای حفظ جان مردم عراق و حفظ ثروتهای آن کشور تکیه کند ناچاراً به اشغال موقت عراق تن در داد. همین تحمل اجباری اشغال عراق نیز ناشی از فشار امپریالیست آمریکا و همدستی وی با گروههای موافق اشغال عراق بود. سند ننگینی که جامعه ملل بهر صورت به تصویب رسانید تاریخ مصرفش در آخر امسال به آخر می رسد. جامعه ملل این تاریخ را برگزید زیرا امیدوار بود بعد از هشت سال حکومت خودسرانه و فاشیستی جرج بوش، امپریالیست آمریکا را سیاستی دگر آید و خاک عراق را ترک کند.

مبارزه قهرمانانه مردم عراق به پایان نرسیده است و علیرغم سانسور رسانه های گروهی و جعل اخبار این مبارزه بر ضد اشغالگران و حکومت دست نشانده عراق ادامه دارد. همین مبارزه قهرمانانه برای آزادی ملی و حاکمیت سیاسی، امپریالیستها را وادار کرده است تا در زیر پرچم باراک اوباما حضور نظامی خویش را برای منتهای مدید تامین کنند.

ماهیت این توافقنامه امنیتی چیست؟ توافقنامه امنیتی که باید میان دولت دست نشانده عراق و نیروهای اشغالگر به امضاء برسد به امپریالیستها پایگاههای نظامی می دهد که معنایی جز آن ندارد که سربازان اشغالگر می توانند در این پایگاهها با تمام توان جنگی و تجاوزکارانه خویش باقی بمانند، جاسوسی کنند، دولت در دولت ایجاد کنند و خطری بالقوه برای استقلال و منابع ملی ممالک منطقه بوجود آورند. این اشغالگران باید در خدمت اهداف آزمندانه امپریالیست آمریکا برای اقامت طولانی در منطقه، سرکوب مبارزات مردم منطقه را بعهده بگیرند، حمایت از رژیمهای دست نشانده و ارتجاعی منطقه را کامل کنند، نفوذ در حکومتها و مبارزه با رقبای خویش را تکامل دهند و بر جریان نفت و انرژی منطقه نظارت و تسلط کامل داشته باشند.

دولت دست نشانده عراق و قوای اشغالگر هر دو طرف متن واقعی توافقنامه را پنهان کرده اند. کسی دقیقاً نمی داند که در این توافقنامه چه نوشته شده است. همین پنهانکاری ترس از مردم است. روشن است که محافل هیات حاکمه دست نشانده عراق و نیروی اشغالگر از متن این قرار داد اطلاع دارند و این تنها... ادامه در صفحه ۵

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

توافقتنامه امنیتی در عراق ...

مردم هستند که نباید بدانند در این قرار داد چه نوشته شده است. همین یک دلیل کفایت می کند که نتیجه گرفت مضمون این قرار داد به ضرر مردم عراق و بر ضد منافع ملی این کشور است و باید آنرا محکوم کرد و بدور انداخت.

از این گذشته هیچ قرارداد جهانی در شرایطی که کشوری تحت اشغال به سر می برد دارای اعتبار نیست. حکومت وقت عراق یک حکومت دست نشانده است و در یک انتخابات تقلبی با گسیل هزاران اسرائیلی برای دادن رای به حکومت دست نشانده عراق بر سر کار آمده است. این حکومت نماینده ملت عراق نیست. بهمین جهت تصمیمات این دولت دست نشانده بر ضد منافع ملی عراق و فاقد اعتبار شرعی و قانونی است.

در این سند ننگین به اتباع آمریکایی مصونیت قضائی داده اند. به این معنی که اگر یک سرباز آمریکایی به صدها زن عراقی تجاوز کرده و آنها را به قتل برساند دادگاههای عراق حق رسیدگی به جرم و مجازات وی را ندارند. ارتش آمریکا در عراق فعال مایشاء است. این همان قرار داد کاپیتولاسیون است که محمد رضا شاه خائن با ارتش آمریکا و حمایت از مستشاران آمریکایی در ایران بست. در آن زمان نیز ۵۰ هزار مستشار نظامی آمریکا که خرجشان را از بودجه مین ما می دادند در ایران برای جاسوسی و مبارزه با شوروی و سرکوب مبارزات مردم ایران و منطقه حضور داشتند. آنها از همین حقوق بی برو برگرد برخوردار بودند و جای شگفتی نبود که مردم ایران نتوانستند این خفت را تحمل کنند و خمینی نیز بدرستی از این نقطه ضعف دربار پهلوی و گماشتگی بیگانه استفاده کرده و مردم را بر ضد رژیم ضد ملی پهلوی بسیج نمود. حال تاریخ ایران در عراق تکرار می شود. همان آخوندهایی که با کاپیتولاسیون در ایران مخالف بودند با کاپیتولاسیون در عراق موافقت. اگر اسلام در ایران مخالف مصونیت قضائی "کفار" و نیروهای اشغالگر در ایران بود اسلام در عراق در تحت توجهات آیت الله سیستمی مرجع تقلید شیعیان ظاهرا اشکالی در این کار نمی بیند و بر اساس گزارش منابع مطبوعاتی، وی معتقد و نیز حاضر است مصونیت قضائی سربازان آمریکایی را بپذیرد مشروط بر اینکه اکثریت نمایندگان مجلس دست نشانده عراق به آن رای مثبت دهند. این فتوی در واقع یک کلاه شرعی مذهبی برای رفع مسئولیت از خود است و گر نه هر عقل سالمی می داند که یک قرار داد استعماری با تصویب رای اکثریت نمایندگان دست نشانده در مجلس عراق ماهیت استعماری خود را از دست نمی دهد. این قرار داد یک قرار داد ضد ملی و ضد اسلامی باقی می ماند، حتی اگر رسول اکرم هم زیر آنرا امضاء کند و طبیعتاً مورد قبول مردم عراق قرار نخواهد گرفت. از هم اکنون بخشی از مخالفین که در مجلس نیز رای مخالف دادند تحت رهبری مقتدی صدر صدها هزار نفر اعم از شیعه و یا سنی را در اعتراض به این قرارداد ننگین به خیابانها آورده اند. از ۲۷۵ نماینده دست نشانده ۷۷

نفر در جلسه شرکت نکردند و از ۱۹۸ نفر باقیمانده بخش بزرگی به مخالفت با قرارداد برخاسته اند. قرارداد برخلاف میل آقای سیستمی مورد تائید اکثریت نمایندگان مجلس قرار نگرفته است. تنها مورد تائید اکثریت نمایندگان حاضر در مجلس قرار گرفته است. اغلب این نمایندگان گردهای جلال طالبانی بوده اند که در منطقه همدست صهیونیسم و امپریالیسم و دشمنان سوگند خورده خلقهای منطقه اند.

هواداران عقد قرار داد مدعی می شوند که در اثر مذاکرات فراوان با آمریکائیا به توافقاتی دست یافته اند. از جمله این توافقات آن است که چنانچه یک تبعه آمریکا در حین انجام وظیفه جرم جنائی مرتکب شد از مصونیت قضائی برخوردار است و دادگاههای عراقی حق محاکمه و مجازات وی را ندارند. ولی چنانچه یک تبعه آمریکا به ارتکاب عملی جنائی دست زد که در حین انجام وظیفه نبود دادگاههای عراق حق رسیدگی، تعقیب و مجازات وی را دارند. آنچه در این بند کتمان می شود این واقعیت است که تشخیص اینکه کدام عمل انجام وظیفه و کدام اقدام، "خود سرانه" انجام شده است بر عهده آمریکائیهاست. در حقیقت این بند یعنی کشک. یعنی ریش و قیچی را به قوای اشغالگر بدهیم تا هر کار خواست خودش بکند ولی رژیم دست نشانده امکان داشته باشد با تحمیل افکار عمومی و فریب مردم این خیانت ملی را توجیه کند.

در سیاست حرفهای بی پشتوانه، قرار دادهای بی پشتوانه پسیزی ارزش ندارند. حال فرض کنید یک سرباز آمریکایی بخاطر "انجام وظیفه" همراه با همکارانش به چند دختر عراقی تجاوز کرد و آنها را به قتل رسانید و یا به خاطر انجام وظیفه چند نفر عراقی را مورد شکنجه قرار داد. در کدام قانونی حدود و ثغور این "انجام وظیفه"ها" تعریف شده است و نقض آنها مستوجب مجازات است؟ اگر قضات آمریکایی همانگونه که در زمان جرج بوش رسم بوده نقض حقوق بشر را تائید کنند و شکنجه را امر درست و به مصلحت بدانند و تجاوز به اسراء را عملی مذموم و نکوهیده دانسته برای کسب اطلاعات لازم بشمارند، آنوقت آقای جلال طالبانی و نوری ملکی چه غلطی می کنند و یا می توانند بکنند؟ آنها چگونه می توانند به مخالفت از تعریف جرج بوش از "انجام وظیفه" بپردازند؟

فرض کنیم یک سرباز آمریکایی با لباس شخصی و نه در حین "انجام وظیفه"، چند عراقی را سر شرط بندی همانطور که تا کنون معمول بوده است با طپانچه گشت و به خانه مردم داخل شد و به زن و بچه آنها تجاوز کرد، پولهای نقد و جواهراتشان را دزدید و پیروزمندانه به پایگاه نظامی خویش بازگشت. چه کسی می تواند در کشور اشغالی ثابت کند که قاتل آمریکایی است، کدام پلیس عراقی جرات دارد برای دستگیری قاتل وارد پایگاه آمریکایی ها که در داخل کشور خودش است وارد شود؟ کدام نیروی قادر است تحویل این خاطی را از دولت آمریکا درخواست کند؟ کدام دادگاهی می تواند ثابت کند که جنایت آنها در حین

"انجام وظیفه" واقع نشده است؟

تجربه زنده در دنیا مقابل چشمان ماست. آنقدر مسئله رسیدگی به پرونده متهم را طول می دهند تا عمر همه رژیمهای منطقه تمام شود. ما شاهدیم که همین کار را امروز با جنایتکاران نازی در آلمان، ژنرال پینوشه و یارانش در شیلی، با یاران ویدلا در آرژانتین و هواداران فرانکوی فلانزیست در اسپانیا می کنند. تازه آنها اروپائی و یا اروپائی تبار و از "نژاد برترند"، خون ترک و عرب و ایرانی و هندی و پاکستانی و افریقائی و چینی و ... که ارزشی ندارد.

پس روشن است که این بند کش دار را برای فریب افکار عمومی و حفظ چهره بی آبروی جلال طالبانی و نوری ملکی سر همبندی کرده اند. همین قانون را آمریکایی ها در ژاپن و آلمان اجراء کردند و سربازان خاطی را از مرگ نجات دادند. تاریخ تنها مورد قتل عام دهکده مای لای در ویتنام را بیاد دارد که آنهم در اثر گزارش خبرنگاران و شاهدان آمریکایی سرباز خطا کار را چند سالی در یک دادگاه نمایشی محاکمه و زندانی کردند و سپس مانند قهرمان از وی بعد از آزادی پذیرائی نمودند و زندگیش تا ابد بخاطر اعتمادی که نظام به وی دارد تامین نمودند.

در رسانه ها و مطبوعات مورد شرکتهای حرفه ای و خصوصی آدمکشی مانند "بلاک واتر" و "تریپل کانوپی" موضوع بحث نیست و کسی نمی داند که تکلیف این آدمکشان حرفه ای در زمانی که در حین انجام ماموریتی که از جانب پنتاگون دریافت کرده اند مرتکب قتل شوند چه می شود؟ رژیم بغداد با افتخار بیان می کند که آمریکائیا تعهد کرده اند و سپاه روی سفید در قرارداد نوشته اند و به حضرت مسیح سوگند خورده اند که از پایگاههای آمریکایی برای تجاوز به کشور ثالثی استفاده نخواهند کرد. باین ترتیب امپریالیستهای گرگ، سوگند می خورند که به ایران و سوریه و لبنان و فلسطین و شاید روسیه و افغانستان از طریق عراق حمله نکنند. نخست اینکه حمله نکردن به معنی عدم تدارک حمله نیست. امپریالیستها میلیاردها دلار هزینه نمی کنند و پایگاه بوجود نمی آورند که در آنها مغازه مک دونالد راه بیاندازند. این پایگاهها تنها برای تجاوز و تدارک تجاوز است. دولت بی غیرت و دست نشانده و مفرغی عراق که فاقد هرگونه امکان نظارت و کنترل است از کجا می تواند از تحریکات و تحرکات امپریالیستها و دستگاههای جاسوسی ماهواره و الکترونیکی سر درآورد؟ حال اگر امپریالیستها علیرغم قسم و آیه هایشان به ایران حمله کردند و به ریش دولت عراق خندیدند ما ایرانیها چه خاکی بر سرمان کنیم. اگر هواپیماهای آمریکایی مرتب به حریم هوایی ایران و سوریه و لبنان تجاوز کردند و مانند شمشیر دموکلس بالای سر ایران مانور دادند دولت عراق چه غلطی می تواند بکند. خیلی زور بزند یک نطق معترضانه و یک نامه اعتراضی بفرستد و از نماینده آمریکا در عراق بخواهد که پیش جلال طالبانی مهمان نواز برود تا با یکدیگر یک چائی قند پهلو بخورند. ...ادامه در صفحه ۶

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی است

توافقنامه امنیتی در عراق ...

اگر دولت عراق عربده بزند که آمریکا دروغ گفته و به ایران علیرغم تعهداتش حمله کرده است چه کسی به فریادش می رسد و به آن رسیدگی می کند؟ مگر این نخستین دروغ آمریکاست؟ رسانه های گروهی امپریالیستی حتی از ذکر عربده های دولت دست نشانده عراق نیز شانه خالی می کنند. دولتی که در نزد ملت اش فاقد احترام است مالا احترام دول دیگر را بر نمی انگیزد. مگر نه این است که هم اکنون در مورد جنایتی که در نوار غزه می شود و صدها هزار انسان از جانب صهیونیستها و امپریالیستها به گرسنگی محکوم شده اند سکوت اختیار کرده اند. تسلی های امپریالیستها برای خودشان خوب است و ارزش حقوقی، قانونی و عملی ندارد. تازه بعد از خاتمه دوران اشغال که باید در سال ۲۰۱۱ باشد این امکان وجود دارد که آنرا با موافقت دولت عراق تمدید کنند. حزب ما از هم اکنون با اطمینان خاطر بیان می کند که جلال طالبانی موافق ادامه اشغال است. نه تنها جلال طالبانی همه گردهای ناسیونال شونیست و ایرانیهای همدست امپریالیسم در ایران نیز از این اشغال دفاع می کنند.

اپوزیسیون تقلبی ایران که هوادار تجاوز امپریالیست آمریکا به خاک افغانستان و عراق بود و برای سرنوشتی صدام حسین مانند شعبان بی مخ در کودتای ۲۸ مرداد هلهله می کرد هم اکنون مخالف خروج بی قید و شرط نیروهای اشغالگر از عراق است. کار به جایی رسیده است که دولت دست نشانده عراق تنها با قید و شرط با ادامه حضور نیروهای اشغالگر موافق است و برای ترک عراق از جانب نیروهای اشغالگر زمان تعیین کرده است ولی ایرانیهای خود فروخته و نوکر امپریالیستها که خود را "چپ" هم دانسته و مبارزه مردم عراق را نفی می کنند مخالف هرگونه تعیین زمانی برای خروج بی قید و شرط نیروهای اشغالگر هستند. آنها مدعی اند که اگر آمریکائیها بروند "بنیادگرایان" و "تروریستها" بر سر کار می آیند. گرامی تر آنکه آمریکائیها که "خدا را شکر" نه "تروریستند" و نه "بنیادگرا" در عراق به عنوان مظاهر "تمدن" و "انسانیت" و "حقوق بشر" و "مدرنیته" بمانند.

اپوزیسیون تقلبی و خود فروخته ایران این کاسه های داغتر از آتش که همدست امپریالیستها در منطقه است از خروج بی قید و شرط نیروهای اشغالگر از عراق دفاع نمی کند به این بهانه که ممکن است مسلمانان افراطی در عراق بر سر کار آیند. این استدلال ارتجاعی جدید نیست استدلال استعمارگران در تمام طول تاریخ بشریت بوده است که خود را قیم ملل جا زده و آنها را غارت می کرده اند. آسیا، آفریقا، آمریکا و استرالیا دریای خون استعمارگران است.

اتفاقا نوع برخورد به ماهیت قرار داد امنیتی ماهیت گروههای "چپ" را افشاء خواهد کرد. برای ما روشن است که ناسیونال شونیستها گرد از هر قماش که باشند از محکوم کردن این قرارداد طرفه می روند و خواهان خروج اشغالگران از

خاک عراق نیستند، زیرا بنظر آنها منافع گردها در سایه امپریالیستها و صهیونیستها تامین شده است. شعار آنها این است: گور پدر سایر مردم منطقه. برخورد به قرارداد امنیتی مجددا ملاکی برای تشخیص نیروهای انقلابی و ضد انقلابی در منطقه است و ما همه دموکراتها، سیاسیون، انقلابیون و... فرا می خوانیم که موضعگیری اپوزیسیون ایران را زیر ذره بین بگیرند، از آنها بخواهند که اظهار نظر کرده و آنها را به زیر صلابه انتقاد بکشند. این دقت نظر از هم اکنون راه ساختمان آینده ایران را بنا می نهد.

حزب ما مانند گذشته این توافقنامه امنیتی را ارتجاعی و بر ضد مصالح خلق عراق و خلقهای منطقه دانسته آنرا محکوم می کند و خواهان خروج فوری و بی قید و شرط نیروهای اشغالگر استعمارگر از عراق است. حزب ما از مبارزه قهرمانانه مردم عراق بر ضد اشغالگران بربرمنش و وحشی و جنایتکار پشتیبانی می نماید. حزب ما همدستان آمریکا در عراق را دشمنان مردم ایران و منطقه می داند.

تکامل در وحدت ...

دادند و خود نخستین کمیته را در بروکسل بوجود آوردند. سپس در آلمان چنین کمیته هایی از هواداران مارکس بوجود آمد. در عین حال مارکس و انگلس با سازمانهای کارگری و فعالین برجسته جنبشهای سوسیالیستی در کشورهای دیگر بویژه با چارتیست های انگلستان و کارگران مهاجر آلمانی مقیم لندن رابطه برقرار کردند و این خود می رساند که آنها در نظر داشتند به سازمانی که بوجود می آورند خصلت اروپائی و بین المللی بدهند.

بر اثر فعالیتهای تبلیغی و تشکیلاتی کمیته بروکسل و آشنائی با افکار و نظریات مارکس، در درون سازمان لندن "جامعه عدالتخواهان" تحولاتی صورت گرفت. کارگران، پیشه وران و رهبران این "جامعه" در فوریه ۱۸۴۷ از مارکس و انگلس درخواست کردند که به "جامعه" بپیوندند و به آن برای تحول فکری و سازمانی یاری رسانند. مارکس و انگلس به این درخواست پاسخ مثبت گفتند، به "جامعه" پیوستند و عملا رهبری آنرا بر عهده گرفتند. در اولین کنگره "جامعه" در ژوئن همین سال طرح اساسنامه جدید پیشنهادی انگلس مورد قبول قرار گرفت. این اساسنامه در سازمانهای محلی "جامعه" به بحث گذاشته شد و تصویب گردید. بنا به پیشنهاد مارکس و انگلس نام "اتحادیه کمونیست ها" جای "جامعه" عدالتخواهان را گرفت و بجای شعار قبلی "جامعه"، "همه انسانها برادرند" شعار همبستگی پرولتاریای بین المللی نشست: "کارگران همه کشورها متحد شوید" برنامه و پایه های اپیدئولوژیک "اتحادیه ابتداء توسط انگلس در "اصول کمونیسم" که به صورت دستنویس باقی

ماند و سپس در "مانیفست کمونیست" در فوریه ۱۸۴۸ انتشار یافت.

در این اثر ضرورت تاریخی ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر تاکید شده است: "این سازمان پرولتاریا به صورت طبقه و بنا بر این به صورت **حزب کمونیست**" (تکیه از ماست). جالب اینکه مارکس "مانیفست کمونیست" را "مانیفست حزب کمونیست" می خواند. این بهانه که "مانیفست" گویا برای حزب برشته تحریر در نیامده پوچ و باطل است. در یادداشت انگلس مورخ اول ماه مه ۱۸۹۰ در مورد چاپ "مانیفست" بزبان انگلیسی چنین آمده: "این ترجمه از دوست من ساموئل مور است و ما قبل از چاپ دوباره آنرا از نظر گذرانیم. عنوان آن "مانیفست حزب کمونیست" است. (تکیه از ماست) و در مورد چاپ مانیفست به زبان اسپانیولی، "در همین سال (۱۸۸۶) از متن ترجمه به زبان فرانسه یک ترجمه به زبان اسپانیولی صورت گرفت که ... به صورت نشریه ای "مانیفست حزب کمونیست" به چاپ رسید" (همانجا). روشن است که اثر مارکس و انگلس برنامه اپیدئولوژیک و سیاسی "حزب کمونیست" است هرگونه تفسیر دیگری از آن برخلاف اندیشه های والا و پراتیک این دو رهبر بزرگ پرولتاریا است.

برای کسانی که موازین سازمانی حزب طبقه کارگر را موازین ابداعی و ساخته و پرداخته لنین می دانند خوب است به مفاد اساسنامه "اتحادیه کمونیستها" طرح پیشنهادی انگلس که به تصویب کنگره رسیده توجه کنند:

- ۱- وظیفه اساسی "اتحادیه" تبلیغ اندیشه های سوسیالیسم علمی است.
- ۲- عضو "اتحادیه" موظف است جهان بینی کمونیستی را بپذیرد و زندگی و فعالیت او هم آهنگ با هدفهای "اتحادیه" باشد.
- ۳- از تمام مصوبات کمیته مرکزی "اتحادیه" تبعیت نماید.
- ۴- امور داخلی "اتحادیه" را پنهان نگاه دارد(در شرایط سالهای انقلاب کمونیستهای آلمان و سپس در بعضی کشورهای دیگر مجبور بودند در سازمانهای مخفی فعالیت کنند).

پذیرش عضو جدید باید به اتفاق آراء اعضاء حوزه صورت گیرد. حوزه پایه اولیه و پائین "اتحادیه است" و افرادی را در برمی گیرد که در محل زندگی می کنند. بر پایه حوزه ارگانهای دیگر رهبری شکل می گیرد.

۵- عضو "اتحادیه" حق ندارد در سازمانها یا جمعیت های دیگر کمونیستی عضویت داشته باشد.

برای هرگونه فعالیت که در تضاد با مصالح "اتحادیه" باشند، هر عضو ممکن است موقتا از شرکت در فعالیت "اتحادیه" کنار زده شود. پذیرش مجدد چنین اعضای ... ادامه در صفحه ۷

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

تکامل در وحدت ...

۶- فقط در کنگره امکان پذیر است. چنانچه عمل خلاف عضو سنگین باشد از "اتحادیه" برای همیشه اخراج خواهد شد.

۷- بالاترین ارگان رهبری کنگره است و در فواصل دو کنگره کمیته مرکزی که تعداد اعضاء آن از ۵ تن کمتر نیست.

۸- حوزه ها و کمیته ها هر ماه اقلا دو بار تشکیل جلسه می دهند، مسائل قابل توجه را به بحث می گذارند و گزارش اعضاء را در باره فعالیت خود استماع می کنند.

۹- اصل گزارش دهی: هر عضو به حوزه هر سه ماه یکبار، هر حوزه به کمیته محل هر ماه یکبار و کمیته مرکزی بر اساس گزارشهای دریافتی هر سه ماه یکبار به تمام "اتحادیه" گزارش می دهد.

۱۰- هر عضو باید حق عضویت بپردازد و هزینه سازمان بویژه چاپ و انتشار اوراق و نشریات تبلیغاتی از این محل تامین می گردد. از مجموع حق عضویت نیمی به کمیته مرکزی اختصاص دارد و غیره.

اکنون یکصد و سی و هشت سال از تدوین این اساسنامه می گذرد و احزاب مارکسیست هنوز هم آنها را به مثابه موازین و اشکال سازمانی بکار می بندند. موازین سازمانی حزب طبقه طراز نوین طبقه کارگر چیزی جز اینها نیست.

در ماه مه ۱۸۵۱ پلیس پروس موفق شد اعضائی از کمیته کلن را دستگیر و دوازده کمونیست را برای محاکمه بدادگاه بفرستد. دادگاه این کمونیست ها را به اتهام "توطئه علیه دولت پروس" (چه اتهام آشنائی!) به حبسهای سنگینی محکوم کرد. دادگاه به "اتحادیه کمونیستها" ضربه سختی وارد آورد و فعالیت آنها را متوقف ساخت. سرانجام به پیشنهاد مارکس کمیته لندن "اتحادیه" را منحل اعلام کرد.

حمایت رویونیستی ...

میهن و میهنپرستی بدان مفهوم بود که کمر امپریالیسم را در ضعیفترین حلقه آن شکاند تا بشریت به رهائی خویش گامی نزدیکتر شود. طبیعتا روشن است که باید ماهیت جنگ و ماهیت رهبران نظریه پیوند ارگانیک مبارزه طبقاتی بخاطر سوسیالیسم با مبارزه در راه استقلال ملی و آزادی، در راه حقوق دموکراتیک و آزادی زحمتکشان را مطرح ساخت.

استالین، در پایان کنگره، توجه نمایندگان احزاب کمونیست و دموکراتیک کشورهای خارجی را، بویژه، به پروسه "مک کارتیسم" در آمریکا و تشدید مسابقه تسلیحاتی پس از اعلام "جنگ سرد" بر علیه کشورهای سوسیالیستی، جلب کرد و گفت: "بورژوازی، پیشتر خود را لیبرال می نامید، بر آزادیهای بورژوا-دموکراتیک پافشاری می کرد.

اینک، از لیبرالیسم هم اثری باقی نمانده است. پرچم آزادیهای بورژوا-دموکراتیک کنار انداخته شده است. اگر می خواهید اکثریت مردم را با خود همراه کنید، شما باید این پرچم را بردارید و آن را برافرازید. دیگر کسی آن را بر نخواهد افراشت. پیشتر بورژوازی ملت را رهبری می کرد، از حقوق ملی و استقلال ملت دفاع می کرد، آنها را در "بالاتر از هر چیز" می شمرد. اینک، از "اصول ملی" هم اثر و نشانه ای نمانده است. پرچم استقلال ملی و آزادی ملی هم به کنار نهاده شده است. اگر می خواهید میهن پرستان وطن خود باشید، اگر می خواهید، نیروی پیشرو ملت باشید، شما باید آن را بلند کنید و به پیش روید. کسان دیگری آن را بلند نخواهند کرد."

سخن استالین را باید درست فهمید. مفهوم آن این است که کمونیستها در ممالک تحت ستم باید پرچم مبارزه آزادیخواهانه را بدست گیرند. همان چیزی را که بورژوازی بدور افکنده است. آنها با این نیت که بشود مردم را جلب کرد و دروغگوئی و ماهیت طبقاتی بورژوازی را نشان داد نه آنکه به اهداف بورژوازی جامه عمل پوشانید. باید نشان داد که رسالت تاریخی بورژوازی به پایان رسیده است و این پرولتاریاست که کارهای نیمه کاره وی را به پایان رسانده و با نفی دیالکتیکی آنها کامل می کند و امر استقلال ملی را سر و سامان می دهد. سخنان استالین بر شالوده مبارزه طبقاتی استوار است. احزاب کمونیستی برای تحقق دموکراسی، دفاع از میهن، حمایت از آزادی باید بر ضد بورژوازی حاکم مبارزه کنند و نه آنکه این دشمن طبقاتی را متحد خود جلوه دهند. استناد به بازگوییها چنانچه مضمون آنها تغییر دهد و از متن واقعیات بیرون بکشد تحریف به حساب می آید و راهگشا نیست.

آنها می نویسند: "... این نظریه استالین بسیار مهم است، بویژه، در شرایطی که دارکوبهای دست پرورده حاکمیت، جنبش چپ را سوراخ-سوراخ کرده و در تلاش اند تا بین کمونیستها و میهن پرستان دیوار بکشند."

خوانندهی این تحلیل با مرزهای مخدوش مبارزه طبقاتی و حتی مبارزه ملی روبرو است. تفرقه در میان کمونیستها و میهنپرستان به چه معناست؟ آیا کمونیستها خود بهترین میهنپرستان نیستند؟ ماهیت طبقاتی این میهنپرستان روسی چیست و خواستهای آنها کدامند و در کدام احزاب گرد آمده و فعالیت می کنند و از کدام میهن دفاع می کنند؟ آیا اینها همان کسانی هستند که پرچم مبارزه بورژوا-دموکراتیک را در دست دارند و از استقلال ملی روسیه دفاع می کنند؟

آقای زیوگاتوف در نوشته خود به جای روشنگری سردرگمی ایجاد می کند و این طبیعتا نه از روی نادانی بلکه از آن روست تا کالای بنجلی را که ناسیونال شونیسم روس نام دارد به خواننده بفرشد که با مارکسیسم لنینیسم قرابتی ندارد.

وی می نویسد: "پیوند دادن مبارزه برای دموکراسی واقعی و حاکمیت خلق با ایده روسی و سنن مردمی، با مبارزه آزادیبخش ملی، آن وظیفه

ای است که استالین به ما وصیت کرد. وظیفه ای که حزب کمونیست فدراتیو روسیه، در راس همه گیرترین جنبش میهن پرستان روسیه، برای نیل به آن مبارزه می کند، تنها نیرویی که قادر به نجات روسیه از زیر ضربات خرد کننده می باشد". (تکیه از توفان).

در این اظهار نظر آنچه پنهان می ماند ماهیت دولت روسیه است. آقای زیوگاتوف و حزب طبیعتا نمی توانند با این تفکر که مرزها را مخدوش می کنند نماینده طبقه کارگر روسیه و ادامه دهند راه بلشویکها و رفیق استالین باشند. آنها نماینده مارتوفها هستند و بس.

فروتن و نقطه ...

حزب توده ایران از درون این گذشته با شناسنامه های روشن پا گرفتند، رشد کردند و امکان بقاء یافتند. حزب توده ایران حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران بود که مهر کمونیستی خویش را بر تاریخ مبارزات کارگری و ملی مردم ایران کوبید.

جریانات خرده بورژوازی که خود را مرکز جهان می دانستند و می دانند و با نفی نیهیلیستی (بیهوده و پوچ گرائی) تاریخ جنبش کمونیستی ایران و جهان، تصور می کنند که جنبش کمونیستی ریشه دار ایران تنها از زمان تولد آنها آغاز شده و مجاز است خود را کمونیستی بنامد، نه تنها کوچکترین گلی به سر مردم ایران نزده اند، بلکه هنوز نیز نتوانسته اند به سرگردانی خویش خاتمه دهند و لذا با نفی نیهیلیستی گذشته جنبش کمونیستی ایران به اشتباهاتی دچار آمده اند که نظیر آنها حتی در سراسر دوره نخست تاریخ حزب توده ایران یعنی زمانی که هنوز حزب توده ایران انقلابی و کمونیستی بود، نمی توان دید. این حزب آن چنان تاثیر عمیقی در تاریخ ایران گذاشت که علیرغم اینکه همه تاریخ نویسان بورژوازی در ایران حتی در زمان نگارش تاریخ ایران، به نفی، نادیده گرفتن و یا جعل گذشته حزب توده ایران می پردازند نتوانستند گرمای اندیشه های کمونیستی حزب توده ایران را بر جنبش کارگری ایران کتمان کنند.

رفیق فروتن در دامن این حزب پرورش یافت و در ایجاد تواناییها و برپائی این تشکل نقش مهمی بازی کرد و از این منبع الهام گرفت. در این دوران جنبش کمونیستی در اوج قدرت خویش بود و اتحاد جماهیر شوروی در دوران رفیق استالین و پیروزی قهرمانانه سوسیالیسم بر فاشیسم از اعتبار بی نظیر جهانی برخوردار بود. شوروی و سوسیالیسم حتی به صورت پندارهای ذهنی و شکست ناپذیری بر اذهان غلبه داشت. سوسیالیسم آرمانکده کمونیستها، دموکراتها و آزادیخواهان جهان بود. اعتبار آن خدشه ناپذیر می نمود.

وقتی رویونیسم بعد از مرگ استالین در شوروی بروز کرد و رهبران... ادامه در صفحه ۸

تجاوزگران استعمارگر باید خاک عراق را بی قید و شرط ترک کنند

فروتن و نقطه ...

حزب کمونیست شوروی در زیر لوای مبارزه با کیش شخصیت استالین به سوسیالیسم حمله کردند، سنگینی این اعتبار جهانی در همه جا حضور داشت و کمونیستها را به آشفتگی و سردرگمی دچار ساخت. آنها باور نمی کردند که بشود سوسیالیسم را به عقب برگرداند، باور نمی کردند که به توان دیکتاتوری پرولتاریا را به گور سپرد و بیک نیروی ضد انقلابی بدل شد. آنها باور نمی کردند که سوسیالیسم شکست بخورد و دنیای آرماتی آنها، مظهر امید بشریت فروپاشد. تنها معتقدان به مبارزه طبقاتی این باور عظیم تئوریک را همراه داشتند و فروتن یکی از آنان بود. مبارزه با رویزیونیسم از آن جهت سخت بود که رویزیونیستها خویش را در پس عبارات مارکسیستی لنینیستی پنهان می کردند و مارکسیست لنینیستهای واقعی را به دگماتیسم متهم می نمودند. آنها از قله بلند اعتبار جهانی تاریخی شوروی لنین و استالین تیرهای زهرآگین خویش را به سوی جنبش کمونیستی پرتاب می کردند. در چنین شرایطی بود که رفقا فروتن و سغائی جسورانه در کنار رفیق قاسمی پرچم مبارزه علیه رویزیونیسم را بر افراشتند و از عقاید کمونیستی به دفاع برخاستند.

مقاومت در مقابل اتحاد شوروی که دیگر ماهیت سوسیالیستی نداشت آنهم در کنام شیر کار آسانی نیست. این نشانه صلابت ایدئولوژیک و درجه والائی از اعتقاد ایدئولوژیک و سطح عالی دانش تئوریک و جانبگیری طبقاتی است. رفقای سه گانه پرچمداران مبارزه ضد رویزیونیستی در ایران هستند. آنها با احساس مسئولیت بزرگ کمونیستی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی رویزیونیستی بدون ترس ایستادند و از منافع طبقه کارگر و ایدئولوژی کمونیسم به دفاع برخاستند. آنها علیرغم تهدیدات عمال شوروی در حزب توده ایران و تهدید به اخراج آنها زیر بار تسلیم ایدئولوژیک نفرتند و از خط مشی جنبش جهانی کمونیستی بدفاع برخاستند. آنها همزیستی مسالمت آمیز با رژیمهای منفور و خود فروخته ای نظیر شاه را نپذیرفتند و تئوریهای ننگین سوسیالیسم سلطنتی ایرج اسکندری را که بدنبال فعالیت در چارچوب قانون اساسی مشروطیت بوده و مدل اسپانیا را موعظه می کرد، بدور افکندند. تنها در پرتو این فشار بنیان کن باید نقش تاریخی رفقای سه گانه و از جمله رفیق فروتن را ارزیابی کرد.

وقتی جمهوری توده ای چین براه تئوریهای سه دنیا پا گذاشت و مبارزه طبقاتی را بدور افکند و همدستی با امپریالیستها را موعظه کرد مجددا رفیق فروتن در زیر پرچم مارکسیست لنینیست با این تئوری رویزیونیستی به مبارزه برخاست و آنرا طرد کرد.

طبیعتا هیچکدام از ما قهرمان نیستیم و عاری از اشتباهات سیاسی و سازمانی و ایدئولوژیک نخواهیم بود. انسانهای مبارز محصول نفی دیالکتیکی این اشتباهات هستند. رفیق فروتن نیز

از این قاعده کلی مستثنی نبود. ولی انسانها را باید بر اساس مجموعه خدمات و اعمالشان مورد داوری قرار داد. باید به نقش تاریخی آنها توجه کرد، باید به نتایج اعمالشان نظر افکند تا در داوری دچار ذهنیگری نشد. رفیق فروتن نقش تعیین کننده و بزرگی در جنبش کمونیستی ایران بازی کرد و در سمت و جبهه درست قرار گرفت. **وی در لحظات قطعی مبارزه طبقاتی، در نقاط عطف تاریخ جنبش کمونیستی ایران و جهان از طبقه کارگر و جنبش استقلال طلبانه ملی و انقلابی ایران علیه دو ابر قدرت دفاع کرد و به عامل دست یکی از ابرقدرتها بدل نشد.**

رفقا قاسمی و فروتن آثار جاودانی و آموزشی فراوانی در مورد مارکسیسم لنینیسم از خود باقی گذاردند که نسلی از کمونیستهای ایران از آن پرورش یافتند. حضور ما در این نشست بهترین گواه این ادعاست.

تأثیرات مبارزه این رهبران مبارزه ضد رویزیونیستی در ایران در جنبش کمونیستی ایران بسیار عمیق است. فروپاشی امپریالیسم روس در شوروی نشان داد که این رفقا تا به کجا قادر بودند این آینده تاریک رویزیونیستها را پیشگوئی کنند. آنها بارها و مکرر تکرار می کردند که از رویزیونیسم سوسیال امپریالیسم زاده می شود و جامعه سوسیالیستی شوروی را به منجلاب سرمایه داری و سقوط می کشاند.

امروز فاجعه در مقابل ماست. اردوگاه امپریالیستی روس در رقابت با حریف قدرتمندتر از خودش امپریالیسم آمریکا و اروپا درهم شکسته است و مناطق نفوذ خویش را از دست داده است. کسانیکه به افسانه رویزیونیستها دل بسته بودند و چشم بسته بدنبال آنها روان بودند با سقوط سوسیال امپریالیسم روس سقوط کردند و راه تسلیم و نفی سوسیالیسم را در پیش گرفتند. رویزیونیستها در حمله به سوسیالیسم و زدن برچسب و اتهام دروغپراکنی برای خوش رقصی در نزد بورژوازی بر یکدیگر سبقت گرفتند و می گیرند. بخش بزرگی از آنها متلاشی شده به عمال روشن و آشکار بورژوازی خودی و یا ارتجاع جهانی در آمدند و بخش دیگری از آنها هنوز سرگردانند و از سرگیجه گی ضربه سقوط سوسیال امپریالیسم شوروی به خود نیامده اند.

این عده هنوز نتوانسته اند راه درست را بیابند و میان رویزیونیسم و تلاش برای یافتن مارکسیسم لنینیسم سرگردانند. راه نجات آنها قبول این واقعیت است که بپذیرند شوروی شوروی رویزیونیستی و سرمایه داری و نه سوسیالیستی بوده است. تعصب به رویزیونیسم و احساس تعلق خاطر به شوروی رویزیونیستی کار آنها را باز به حمایت از رویزیونیستها خواهد کشانید. مارکسیست لنینیستها هوادار روشنی و شفافیت ایدئولوژیک هستند. باید روشن گردد که چه کسی در کجا قرار گرفته است تا کار مبارزه روشن باشد. آثار جاودانی رفقا قاسمی و فروتن در افشاء رویزیونیستهای شوروی و حزب توده، دوره های کامل نشریه مارکسیستی لنینیستی توفان در دوره سوم بهترین زمینه آموزش

و قطب نمای یافتن شاهراه حقیقت است.

در ده سالگی درگذشت رفیق فروتن خوب است که به پیشگویی های وی احترام بگذاریم و آموزشهای وی را بار دیگر مورد مذاقه قرار دهیم و در عمل آنرا به کار ببریم. این بهترین تجلی است که ما به عنوان کمونیستهای ایران می توانیم از وی به عمل آوریم.

۲۰۰۸/۱۲/۰۶

دو باند بزرگ سیاسی...

جامعه آمریکا و بر جهان به رقابت مشغولند و تا کنون از هیچ جنابیتی رویگردان نبوده اند. آنها موفق شده اند ریاکاری و تزویر را بیک نظام کامل با منطق درونی بدل کنند.

جرج دبلیو بوش رئیس جمهور فعلی آمریکا برای روی کار آمدن از تجربه دوران انتخاباتی پدرش آموخته بود که باید به مذهب بویژه مذهب پرستان تکیه کند. وی توانست به این حکم داهیهانه مارکس که "مذهب افیون توده هاست" صحه گذارد و با توسل به آن به تحمیق افکار به تحمیق افکار عمومی بپردازد. وی در تبلیغات خویش زیر تصویر حضرت مسیح مینشیند و فریاد میزند که "حقوق ما ناشی از خداوند است" و به قوانین مدنی، به قانون اساسی ایالات متحده آمریکا به اصل جدائی دین از دولت پشت پا میزند. وی با الهام از پرفسور دست راستی آمریکا آقای سامونل هانتینگتون به جنگ صلیبی بر ضد مسلمانها دامن میزند و خود را برای جنگ با "اسلام سیاسی" آماده میکند. وی برای ترک اعتیاد الکل به مذهب پناه برده و یک دوره کامل آموزش و تربیت قرائت انجیل را در محافل مذهبی از سر گذرانده است. همین کار را اگر در پاکستان طلاب افغانی در دوره های آموزش قرآن انجام میدادند، ارتجاعی و عامل ملامعمر و طالبان بودند. جرج بوش از این نظر فرقی با آنها ندارد. وی نیز خویش را یک ناجی مذهبی به حساب میآورد که راه ظهور حضرت مسیح را هموار میکند. وی مخالف سقط جنین و مروج "گروههای درمانی مذهبی" برای ترک اعتیاد است. وی برای نجات معتادین به محراب کلیسا دخیل میندند. وی مروج معجزه مذهب برای رفع بیماریهای با علاج و یا بی علاج برای توده مردم است زیرا از این طریق مشکل بیمه های درمانی نیز مرتفع میگردد، وی برای نخستین بار پس از رسیدن به حکومت در خزانه کاخ سفید را برای کمکهای مالی به محافل مذهبی باز کرد و آنها را همدریف سازمانهای عام المنفعه و خیریه قرار داد. مقدار کمکهای مالی به این سازمانها و محافل ارتجاعی مذهبی که به شستشوی مغزی در آمریکا مشغولند بر اساس تخمینهای کارشناسان بیش از ۱/۱ میلیارد دلار است که مبلغ ۱/۱ میلیارد آن صد در صد قابل تأیید است. در زمان این رئیس جمهور، جمهوری آمریکا عملا به یک جمهوری مذهبی بدل شده است. حتی فرهنگ واژه ها نیز با برگرفتن از انجیل الهام بخش ... ادامه در صفحه ۹

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

دو باند بزرگ سیاسی...

نطقها و نوشته های بوش است. "جنگ خدا با شیطان" و یا "مبارزه با تاریکی و شرارت" و "فراخواندن نور خدای مسیحیت برای غلبه بر ابلیسهای کوچک و بزرگ"، همه و همه برگرفته از متون و قصص مذهبی است. وی در یکی از نطقهای خویش که از برنامه تلویزیون "آرته" در تاریخ ۲۰۰۴/۱۰/۱۹ پخش شد صریحا در حالیکه کتاب انجیل را با دست خویش بلند میکرد اعلام کرد که این کتاب راهنمای ماست و نه قوانین ایالتی. با این کار مذهب از در عقب وارد دولت میشود و شد. وی کار خویش را با اجرای برنامه های متکی بر اعتقادات مذهبی آغاز کرد و در این عرصه توانست عقب مانده ترین قشرهای مذهبی پرتستانهای محافظه کار را جلب کند. کلیسای پرتستان که رابطه نزدیکی از نظر عقاید مذهبی و استناد به منشاء یهودی عیسی با صهیونیستها برقرار کرده اند مانند مساجد آخوندهای ایران سلولهای قدرتگیری و بسیج توده های مردم در آمریکا هستند. از طریق همین پایگاه مذهبی است که وی توانسته بخش بسیاری از آنها را با حمایت بودجه دولتی به عراق اعزام دارد تا در راه خدا در عملیات انتحاری کشته شوند.

تکیه کلام وی در سخنرانیهای خویش قبل از انتخابات تقلبی رجوع به اخلاق و اصول آن، تکیه بر ایتیک و ارزشهای مذهبی بود و پس از کودتا و گرفتن قدرت در آمریکا سخنرانیهایش دروغگوئی و ریاکاری و تزویرو جعل سند را در تاریخ آمریکا به درجه فضیلت و اصول حکومتی ارتقاء داد.

بوش پیش از آنکه پیشه رئیس جمهوری برانزده اش باشد هنرپیشه است و حفظ و حمایت از منافع سرمایه داران را در پس بازی اخلاقیات و تعهدات مذهبی پنهان میکند. مهمترین اعانه های انتخاباتی بوش در کنار شرکتی نظیر "پکتل"، "هالیبرتون" از جمله از جانب شرکتیهای زیر تامین شده اند: شرکت انرژی انترن Enron مبلغ ۲۳۸۷۸۴۴ دلار، شرکت اگزون Exxon مبلغ ۱۳۷۴۲۰۰ دلار، شرکت شورو Chevron مبلغ ۱۰۸۲۸۲۷ دلار برای انتخابات جرج بوش پرداخته اند.

مدیر اینوستمندهاس

ساکس Investmenthaus Goldman Sachs آقای هنری پالسون Henry Paulson این بانکدار مهم تا کنون ۹/۳ میلیون دلار به انتخابات بوش کمک کرده است و دلیل این مساعدت را چنین توصیف میکند: "پرزیدنت نماینده اقتصاد موفق" است. کارمندان بانک دیگری بنام مورگان استانلی Morgan Stanley حدود دو میلیون دلار به صندوق انتخاباتی جرج بوش ریخته اند. بانک جهانی یو بی اس UBS با پرداخت ۱/۷ میلیون دلار با آنها رقابت میکند، مریل لینچ Merrill Lynch ۱/۵ میلیون دلار و برادران لهن Brothers Lehman ۱/۳ میلیون دلار پرداخت کرده اند. بانکها و صنایع آمریکائی نه از این جهت از بوش حمایت میکنند که آنرا وظیفه

شهروندی خویش میدادند، خیر، آنها انتظار دارند که جرج بوش مانند گذشته از مالیاتهای آنها بکاهد و شرایطی فراهم کند تا سودهای آنها سرسام آورتر از گذشته شود. آنها این بخششها را مجددا در حجمی چند برابر از جیب زحمتکشان آمریکائی بیرون میکنند. بدون اینکه عملا دیناری هزینه کرده باشند مکانیسم غارت را طوری ساخته اند که افکار عمومی را با پول خود آنها تحمق کنند بدون آنکه به ظاهر دموکراتیک انتخابات خدشه ای وارد شود. آن فریب خورده ای هم که به پای صندوق رای میرود و حکم اعدام خویش را با علاقه امضاء میکنند آنرا "آزادانه" و از روی کمال میل انجام میدهد و در فکرش این میگذرد "بگو تا برایت خون بریزیم".

کاهش و یا بخششهای مالیاتی آقای بوش به تراستها، بانکها و کارتلها در زمانی صورت میگیرد که زیر رهبری ایشان بزرگترین کسری بودجه در تاریخ آمریکا ۴۴۵ میلیارد دلار پدید آمده است. کار به جایی رسیده است که مقدار مخارج بیش از درآمد است و وی ناچار شده است بر روی صندوق بازنشستگی کارمندان دولت دست بگذارد. از زمانیکه بوش در سال ۲۰۰۱ به کاخ سفید رفت بدهکاری دولت از ۵/۳ بیلیون دلار به ۷/۴ بیلیون دلار رسید. وی زمانیکه خزانه دولت را از بیل کلینتون تحویل گرفت ۵/۶ بیلیون دلار موجودی در آن بود. هنر جرج بوش این است که این سرمایه زحمتکشان آمریکا را از طریق مکانیسم جنگ، کاهش مالیات، انعقاد قراردادهای نان آب دار با شرکتیهای تسلیحاتی و... به جیب سرمایه داران سرازیر کرده است و حال میخواهد از صندوق بازنشستگی یعنی از پول کارمندانی کش رود که طی سالها تلاش خستگی ناپذیر خود برای روزهای پیری درآمدی را کنار گذاشته اند. این پول هدیه دولت آمریکا نبوده که آنرا تصاحب کند پولی است که از حقوق این کارمندان در طی سالهای توانمندی آنها کسر شده است و در صندوق بازنشستگی نگهداری شده است. بوش میخواهد آنرا بزد و به جیب سرمایه داران بریزد. زیرا انسانهای فاقد همه چیز، انسانهای وحشت زده از بی دورنمایی و آینده تاریک با مشاهده غول فقر که در زمان بوش از راه رسیده است بهتر تسلیم میشوند و در شرایط غیر انسانی آماده کارند تا کسانیکه از تامین آتیه برخوردارند.

در زمان ریاست جمهوری آقای بوش که برای تسکین دردهای مردم بسیار به عیسی مسیح متوسل میشود بر تعداد مردمی که در ثروتمندترین کشور جهان زیر خط فقر زندگی میکنند ۱/۳ میلیون نفر افزوده شده و به مرز ۳۵/۹ میلیون نفر رسیده است. این سومین سال پیاپی است که به تعداد فقرا افزوده میگردد و به بزرگترین ضریب فقر از سال ۱۹۹۸ که ۱۲/۷ درصد بود افزایش یافته است. خط فقر در آمریکا برای یک خانواده با چهار سر عائله ۱۸۸۱۰ دلار در سال و برای افراد بی عائله ۹۳۹۳ دلار در سال است. از هر شش کودک آمریکائی یک نفر در فقر کامل زندگی میکند. این تعداد از ۸۰۰۰۰۰۰ نفر به ۱۲/۹ میلیون نفر

افزایش یافته است. تعداد افراد فاقد بیمه درمانی در پیشرفته ترین کشور جهان به ۴۵ میلیون نفر یعنی بیش از نصف جمعیت ایران میرسد. اکثر این عده سیاهان و مردمی هستند که تبار اسپانیائی داشته و از آمریکای جنوبی آمده اند. بهمان نسبتی که ثروتمندان غنی تر میشوند و از اموال عمومی و مالیاتها و امتیازات دولتی بهره مند میگردند وضع فقرا و مساکین رقت بارتر میگردد. فقر و ثروت دو قطب محتوم جامعه سرمایه داری هستند. آمار بیکاری نشان میدهد که تعداد بیکاران از نسبت ۴/۲ به ۵/۵ درصد افزایش یافته است و این وضع با سرعتی بی وقفه ادامه دارد.

کارنامه فعالیت جرج بوش خسارت هنگفت به اقتصاد آمریکا، تشدید فقر، افزایش بیکاری، کسر بودجه و یک فاجعه اقتصادی بوده است. وی حامی کلاهبرداری در بازار بورس بود. زیر نظر بوش بود که سوداگران بورس سهام مردم را چاپبند، حقوق مدنی را مورد تجاوز قرار دادند، از شرکتیهای تسلیحاتی و فروش آزادانه اسلحه برای آدمکشی حمایت کرد، در زمان بوش بودجه نظامی ارائه شده به کنگره آمریکا که معادل ۴۱۷/۵ میلیارد دلار می باشد به رکورد تازه ای رسیده است و زمینه مالی را برای حملات "پیشدستانه" در سالهای آتی آماده کرده است. در زمان بوش بود که مذهب به حکومت چسبید و دستاورهای انقلاب آمریکا پایمال شد. در زمان بوش بود که دروغ و دغل به وحشتناکترین وضعی به فضیلت بدل شد، قراردادهای بین المللی و حقوق خلقها که زیرجلکی پایمال میشد علنا و با تئوری سازی و قلدری لگدمال شد. دوران بوش، دوران فاجعه برای بشریت بود و کارنامه وی ننگین است. ولی بوش یک خدمت مهمی نیز انجام داد که نباید از بیان آن غفلت کرد. وی نشان داد که ماهیت امپریالیسم خونخوار است و با دموکراسی و حقوق بشر سازگاری ندارد. وی اپورتونیستها را در سراسر جهان بی نقاب کرد. آن دنباله روان آمریکا که برای "جامعه مدنی" و "زندگی آمریکائی" سینه میزدند بی آبرو شدند. جرج بوش نظریات حزب کار ایران "توفان" را کاملا مورد تأیید قرار داد و ما از این بابت از وی متشکریم. وی نشان داد که وی دروغگو و دغلکار ولی "توفان" راستگو و صمیمی است.

جرج بوش در زمانیکه فرماندار تکزاس بود نظامی برای جمع آوری اعانه های انتخاباتی اختراع کرد که تا به امروز تأثیر خویش را حفظ کرده است. این شرکتها بعد از روی کار آمدن بوش طبیعتا بهترین سفارشات دولتی را دریافت میکنند و در غارت مردم ستمدیده عراق سهیم شده اند.

البته سرمایه داران به جان کری هم کمک میکنند. وی توانسته از طریق کمکهای اینترنتی از هواداران کم درآمدتر ۱۹۰ میلیون دلار دریافت کند، اینوستمنتگورو Investmentguru که متعلق به جرج سوروس Georg Soros مجاری تبار یهودی آمریکائی است و همچنین داوید بوندرمن David Bondermann... ادامه در صفحه ۱۰

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

دو باند بزرگ سیاسی...

موسس شرکت تکزاس پاسیفیک Texas Pacific به وی کمک کرده اند ولی بوش با جمع اعانه ای حدود ۲۳۰ میلیون دلار این مسابقه را تا کنون برده است.

ماشین تبلیغاتی محافظه کاران برای بی اعتبار کردن رقیبش کری میگویند که زن جان کری لهجه غلیظ خارجی دارد آنهم در کشوری که همه آنها خارجی هستند، آنها از اینکه جان کری بجای بازی رگبی وحشیانه آمریکائی به فوتبال انگلیسی علاقه نشان میدهد و خودش این بازی را در نقش گوش راست انجام داده طنابی برای اعدامش ساخته اند و اضافه میکنند که جان کری حاضر نیست جان کسی را بگیرد و مخالف حکم اعدام است. پس اعدام باید گردد. جرج بوش شلوار جین میپوشد، گاو چرانی میکند، اسب را گهی پورتمه و گهی تاخت میزند، ششول میبندد و با زبانی حرف میزند تا همه شیر فهم شوند. چون بیشتر از این هم بلد نیست. رفتارش جاهلی بی ادبانه و تکزاسی است. این ظاهرا نشانه یک آمریکائی خوب است. سطح تبلیغات برای جمع آوری آراء تا به این حد نازل است که در واقع بیان حد متوسط تفکر آمریکائی است و در عین حال دلیلی بر موفقیت ماشینهای تحمیق افکار عمومی که خوب کار میکنند.

به جان کری میگویند که مذبذب است، رنگ عوض میکند، نمیتواند تصمیم بگیرد. مدال شجاعتش در ویتنام قلابی است. کسی نیست که بگوید شرکت در جنگ ویتنام و کشتار مردم بیگناه آن سامان جنایت علیه بشریت بوده است و دارنده مدال هرگز نباید بدان افتخار کند. بر عکس باید شرمسار باشد.

جان کری در سیاست خارجی کارت برنده ای در دست ندارد. تمام حرفش در مورد تجاوز به عراق و زیر پا گذاردن حقوق ملل و پشت کردن به سازمان ملل و... این است که همه آن کارها، امر درست و لازمی بوده است. وی در اساس با سیاست تجاوزکارانه جرج بوش مخالفتی ندارد. وی بر این نظر است که غنیمت عراق را نمیتوان بدون شرکت اروپائین و روسها درسته بلعید. بزرگی آن گلو را میگیرد. باید از این غنیمت سهم اروپائین را نیز پرداخت کرد و با پنبه سر برید. سیاست فلدمنشانه جرج بوش به حیثیت آمریکا در جهان صدمه میزند و مردم جهان را بر علیه آمریکا برمیانگیزد و این آینده خوشی برای امپریالیستها نخواهد داشت. وی حتی معتقد است که جرج بوش در مبارزه با ایران و کره شمالی کوتاهی کرده است و باید این دو کشور را بخاطر تلاشهایشان جهت دستیابی به فناوری هسته ای گوشمالی سختی داد. وی نیز در مقابل تحریکات مذهبی جرج بوش با وی همصدا میشود و به عنوان یک کاتولیک خوب از پروردگار الهام میگیرد. همه کارشناسان و مطلعین سیاسی بر این نظرند که کوچکترین تغییر ماهوی بجز تغییر در لحن در صورت پیروزی جان کری در سیاست آمریکا روی نخواهد داد. روشن است زیرا سیاست امپریالیسم بر اساس خلق و خوی و یا سلیقه افراد

تعیین نمیشود. الزامات جهان سرمایه داری و نیازمندیهای حرکت آن تعیین کننده سیاست امپریالیست است. جهانی شدن سرمایه که یک ضرورت مناسبات سرمایه داری است تجاوز و توسعه طلبی و سرکوب را بدنبال دارد و این فلدمنتشی و زورگویی و هژمونی طلبی مبارزه خلقهای جهان را به اشکال مذهبی و یا غیر مذهبی بدنبال خواهد داشت. جان کری تغییری اساسی در این سیاست نمیدهد. وظیفه کمونیستها شناساندن ماهیت امپریالیسم است و این کار را با استفاده از موارد مشخصی که در پیش پای ماست به بهترین وجهی میتوان انجام داد.

حال خوب است به مستخرجی از کتاب مایکل مور استناد کنیم که به بهترین وجهی وضعیت انتخابات آمریکا را نشان میدهد.

“یک کودتای کاملاً آمریکائی

خبر زیر از جانب نیروهای سازمان ملل در تاریخ نهم ژانویه ۲۰۰۱ در ساعت ۶ صبح به وقت محلی از قاره آمریکا شنیده شده است.

من یک شهروند آمریکائی هستم. دولت ما سرنگون شده است. رئیس جمهور منتخب ما به تبعید فرستاده شده است. مردان مسن سفید پوست که مار تینی بدستند و پایبون زده اند پایتخت کشور را اشغال کرده اند.

ما محاصره شده ایم. ما دولت در تبعید آمریکا هستیم.

ما بیساریم. ۱۵۴ میلیون بزرگسال و ۸۰ میلیون خردسال به ما تعلق دارند. این مقدار ۲۳۴ میلیون انسان را در بر میگیرد که رژیم را که خودش را به قدرت رسانده است انتخاب نکرده است و باین ترتیب آنها نمایندگان ما نیستند.

آل گور رئیس جمهور منتخب ماست. وی ۵۳۹۸۹۸ تعداد رای بیش از جرج دبلیوبوش کسب کرده است چه کسی آن مردی است که اکنون ساختمان شماره ۱۶۰۰ در خیابان پنسیلوانیا را اشغال کرده است. من این را به شما میگویم:

این مرد جرج دبلیوبوش “رئیس جمهور” ایالات متحده آمریکا است.

شاید به مقام نشسته.

سابقاً سیاستمداران انتظار میکشیدند تا به قدرت رسند و آنوقت شاید شوند. لیکن این شاید را کامل و درسته دریافت کرده ایم. حال یک متجاوز غیر مجاز بداخل ساختمان دولت وارد شده است، یک فرد اشغالگر غریبه در سالن بیضی کاخ سفید. اگر به شما میگفتم که من در باره گواتمالا گزارش میدهم صرفنظر از گرایش فکریتان فوراً حرف مرا میپذیرفتید. لیکن از آنجا که این کودتا با پرچم آمریکا در رنگهای سرخ و سفید و آبی صورت گرفت، کودتا گران فکر میکنند با این وضع موفق میشوند.

باین جهت بنام ۲۳۴ میلیون آمریکائی که گروگان گرفته شده اند خواهش میکنم که ناتو همان کاری را بکند که در بوسنی و در کوزوو کرد، همان کاری را که آمریکائین در هائیتی انجام دادند و همان کاری را که لی ماروین Lee Marvin (هنرپیشه مشهور آمریکائی-توفان) در فیلم دوازده مرد خبیث انجام داد.

تکاوران نیروی دریائی را بفرستید! موشکهای اسکاد را آماده پرتاب کنید! سر قاضی آنتونی اسکالیا Antonin Scalia (قاضی دست راستی و عالیرتبه آمریکائی-توفان) را برای ما بیاورید!

من برای دبیر کل سازمان ملل آقای کوفی عنان نوشتم و از وی تقاضای کمک کردم. ما عنقریب دیگر توان آنرا را نداریم که بر خودمان حکومت کنیم و یا انتخابات منصفانه و آزاد برگزار کنیم. ما به نظر سازمان ملل، به نیروهای سازمان ملل، به قطعنامه های سازمان ملل نیازمندیم!

لعنت، ما به جیمی کارتر احتیاج داریم! (اشاره به اینکه هر جا که خطر تقلب در انتخابات آن وجود دارد بویژه در ممالک زیر سلطه ی دیکتاتورها، معمولاً جیمی کارتر بعنوان ناظر بی طرف از طرف سازمان ملل متحد اعزام میشود تا به عنوان شاهد بر صحت انتخاباتها نظارت کرده و گزارش دهد-توفان).

ما مزیتی نسبت به جمهوریهایی موز ساخته بی پناه نداریم (کنایه از کشورهایی که یکشنبه چون قارچ بعلت داشتن موز و نیاز به صدور آن توسط کنسرنهای بزرگ ساخته و پرداخته میشوند تا به شکل قانونی غارت موز را نظارت کرده و بر آن صحنه بگذارند/ چیزی شبیه دول پوشالی و قلابی و یا کشوری موقتی-توفان)... (مستخرج از کتاب مایکل مور مرد سفید احمق).

این سخنان را مایکل مور برای انتخابات بار قبلی به میان آورده است. جرج بوش حتی از شناسنامه بسیاری از مرده ها نیز نگذشت، سیاهان را از حقوق مدنی محروم نمود تا بتواند رای اکثریت ساختگی را در ایالت فلوریدا بدست آورد و با همه تقلبهای بیشرمانه اش با کمترین تفاوت رای ممکن چیزی در حدود ۵۰۰ عدد، در تاریخ ایالات متحده آمریکا به ریاست جمهوری رسید. فوه قضائیه به رهبری هاشمی شاهرودی آمریکائی بیاریش آمد و وی را از منجلابی که داشت در آن غرق میشد نجات داد. رقیب انتخاباتی آقای ال گور که ماجراجویی و بیشرمی جرج بوش را برای کل نظام امپریالیستی آمریکا خطرناک میدید و این تشدید نزاعها را عاملی برای بیداری مردم آمریکا تلقی میکرد فوراً کوتاه آمد و پیروزی بوش را در خدمت مصالح نظام پذیرفت.

ولی از هم اکنون نیز زرمه های تقلب در انتخابات به گوش میرسد. پرزیدنت سابق کارتر اظهار داشت که انجام یک انتخابات آزاد را در ایالت فلوریدا که برادر جرج بوش فرماندار آنجاست غیرممکن میدانند. وی در نشریه واشنگتن پست در روز دوشنبه ۲۷ سپتامبر اظهار داشت: “در ایالت فلوریدا پاره ای مقدمات اساسی معتبر بین المللی برای انجام یک انتخابات عادلانه موجود نیست”. این کلمات نغز را خوانندگان از زبان جیمی کارتر میشوند که یکی از حامیان نظام امپریالیستی است. وی کسی است که ایران و خلیج فارس را جز حریم امنیتی و منطقه حیاتی منافع امپریالیست آمریکا اعلام کرد.

روش جدید تقلب انتخاباتی نخستین بار در انتخابات کالیفرنیا بکار رفت که قهرمان زیبایی اندام سابق جهان که در هالیوود... ادامه در صفحه ۱۱

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرگردگی طبقه کارگر است!

سلطنت طلب ارگان سیاسی سلطنت طلبان و زبان نیمه رسمی وزارت دفاع آمریکا به زبان فارسی، نزدیک میشود. کمونیستهای آمریکا باید برای تشکیل حزب طبقه کارگر در آمریکا فعالیت کنند و غبار رویونیسم را از چهره جنبش کمونیستی بشویند و به گردان متشکل پرولتاریای جهان بپیوندند. تنها آنگاه است که قادر خواهند بود به سوداگری این دو حزب سنتی مافیائی که جهان را در لبه پرتگاه مرگ نگاه میدارند خاتمه دهد.

از یاری شما سپاسگزاریم

رفیق رفیق ج الف ۵۰ یورو
رفیق خسرو فرانسه ۵۰ یورو
رفیق عدل آلمان ۵۰ یورو
رفیق انوشه استرالیا معادل ۱۰۰ یورو
رفیق مختاری لندن معادل ۱۰۰ یورو
رفیق عزیزی پاریس ۱۰۰ یورو
رفیق ع. مسافر از فنلاند در مجموع ۸۰ یورو
رفیق ن. مسافر از ایران ۱۳۰ یورو

سر کار میآیند و به قول مارکس: "دو باند سوداگر سیاسی بزرگ وجود دارد که به نوبت قدرت دولتی را در اختیار میگیرند و با فاسدترین وسایل و با شرم آورترین مقاصد از آن بهره برداری میکنند و ملت در مقابل این دو کارتل سیاستمدارانی - که ادعا میکنند در خدمت وی قرار دارند ولی در واقع مسلط بر او هستند و غارتش میکنند - ناتوان است".

روزی گلد واتر را در مقابل جانسون علم میکنند و امروز جان کری را مقابل جرج بوش. جان کری باید نماینده اعتراض عمومی باشد، باید سیل بیفتاوتهای را که بشدت از جرج بوش واهمه دارند جلب کند، نیروئی از پائین فشار میآورد و گرچه که مقدمات پیدایش آن با انتخاب خاتمی قیاس بردار نیست ولی خاتمی در مقابل ناطق نوری است و فردا رفسنجانی مقابل سعید مرتضوی و مردم را که فاقد امکان انتخاب درست هستند به جبر ناخود آگاه به انتخاب یکی از این دو وامیدارند. این بازی دموکراسی قرنهای ادامه داشته و باز هم ادامه خواهد داشت. در پلورالیسم سرمایه داری تجربه دغلکاری بیش از آن است که به مخیله کسی راه پیدا کند. این روش در همه ممالک سرمایه داری کاربرد داشته است. تا زمانیکه حزب طبقه کارگر با اعتقاد به مبارزه طبقاتی مستقلا به عنوان گزینه مناسب به میدان نیاید این دور شیطانی پایانی ندارد.

نتایج انتخابات آمریکا هر چه باشد تحولی در ماهیت نیست در لحن و انتخاب واژه هاست، بر سر تاکتیک بهتر چاپیدن جهان و ارزیابی صحیح تناسب قوای جهانی است. نباید به این خیمه شب بازی دل بست. اروپا نیز سهمش را در غارت عراق میگیرد و خواهیم دید که چگونه لحنها در اروپا بر میگردد و به لحن کیهان لندنی

دو باند بزرگ سیاسی...
هنرپیشه شد و تبار اتریشی دارد به فرمانداری کالیفرنیا انتخاب گردید. این روش جدید تقلب چنین است که مردم و دولت نه مستقیم و نه غیر مستقیم نظارتی بر تعداد آراء داده شده و ترکیب آن ندارند. شرکتی که برنامه را ریخته است یک شرکت خصوصی است و صحت آراء داده شده را تأیید میکند. سرمایه گذاران خصوصی سرنوشت رای مردم را در دست گرفته اند و همین این امر بود که در فزاد انتخابات کالیفرنیا مورد اعتراض قرار گرفت. این شرکت ها معمولا از هواداران حزب حاکم هستند زیرا سفارش برنامه ریزی و نظارت بر آن را از دولت وقت دریافت میدارند. بهانه این کار استفاده از روشهای مدرن و شمارش سریع آراء است.

اینهمه دروغ و دغل واتهام و دسیسه و لجن پراکنی برای انتخاب شدن بهر قیمت بخاطر خدمت به مردم است؟ کدام خادم به خلقی را میشناسید که مصمم باشد با فریب مردم به قدرت رسد. دروغگوئی نشانه ترس از مردم، نشانه عدم صمیمیت، نشانه فروختن کالای بجنل است. خادم مردم که به مردم دروغ نمیگوید و به جعلیات متوسل نمیشود زیرا با این ابزار مبارزه اساسا نیازی ندارد. فقط بزندان دروغگویند. در این جا سخن بر سر چپاول میلیاردهاست. جنگ بر سر غارت گنج است و برخورداری از قدرت مادی به ضرر اکثریت قریب باتفاق مردم و بنفع یک اقلیت تراست، کنسرن و یک مافیای اقتصادی سیاسی است. باین جهت این هنرپیشه های ریاکار همه شان دروغگویند و هر بار با تکیه بر ضعف حافظه عمومی، با فخر ورزی نسبت به توانائی قدرت تحمیق رسانه های گروهی، روانشناسی اجتماعی، در هر دوره بر

(توفان الکترونیکی شماره ۲۸ و ۲۹ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند).

توفان الکترونیکی

دی ماه ۱۳۸۷ ژانویه ۲۰۰۸

شماره ۲۹

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org

در این شماره ها میخوانید: فریاد خشم دانشجویان... آموزشهای از مراسم ۱۶ آذر امسال، دروغگوئی که میگفتند خدا هم کارگر است، خدا را هم به مسلخ سرمایه می برند، اتحادیههای کارگری به مثابه سرازاز اتحاد طبقاتی، گنداب انترناسیونال رویونیستی و سازش بر سرادامه اشغال عراق، درمورد اعتراضات مردم یونان، در حاشیه اعتصابات رانندگان و کامیون داران در اهواز، در دفاع از اغتصاب غذای زندانیان ...

زنده باد مبارزات رهاییبخش مردم فلسطین و لبنان

دو باند سوداگر سیاسی بزرگ

مقاله ای که در زیر از نظر شما می گذرد برای نخستین بار در آذر ماه سال ۱۳۸۳ مطابق دسامبر ۲۰۰۴ در نشریه توفان شماره ۵۷ به چاپ رسید. این تحلیل مربوط به انتخابات آمریکا دوره قبل بود. امروز جای جان کوری را آقای باراک حسین اوباما گرفته است و از حمایت سرمایه داران آمریکائی پس از زمین سوخته ای که جرج دبلیو بوش در پشت سر خود به جای گذارده است برخوردار است. نظری به تحلیل حزب ما در ۵ سال پیش نشان می دهد که تا به چه حد مسایل مطروحه هنوز فعلیت و موضوعیت خویش را حفظ کرده است.

در توضیحات کتاب جنگ داخلی در فرانسه در مورد تاریخچه نظام تک حزبی آمریکا چنین میخوانیم.

حزب دموکرات در سال ۱۸۲۸ بدو بوسیله ائتلاف صاحبان کشتزارها، چند گروه از بورژواها و همچنین بخش عمده کشاورزان و خرده بورژوازی شهری تشکیل یافت. این حزب در دهه های سوم و چهارم قرن ۱۹ بتدریج نماینده منافع برده داران صاحب کشتزارهای ایالات جنوبی و بورژوازی بزرگ ایالات شمالی شد و طرفدار حفظ و گسترش برده داری بود. در ۱۸۵۴ بر سر تصویب قانونی که متضمن گسترش برده داری در تمام آمریکا میشد، اختلافات شدیدی در این حزب در گرفت که منجر بانسحاب در آن و موجب شکست حزب در انتخابات ۱۷۶۰ و رسیدن لینکلن به ریاست جمهوری آمریکا شد.

حزب جمهوریخواه در سال ۱۸۵۴ بوسیله مخالفین برده داری بنیان گذاری شد. حزب جمهوریخواه که مخالف گسترش نفوذ صاحبان کشتزارهای ایالات جنوبی بود، نمایندگی بورژوازی صنعتی ایالات متحده شمالی را بعهده داشت و مورد پشتیبانی کارگران قرار گرفت. حزب جمهوریخواه که ابتداء از بین بردن قدرت سیاسی برده داران و محدود کردن و از بین بردن تدریجی آنرا هدف خود قرار داده بود، بعد از جنگ داخلی آمریکا نماینده بورژوازی صنعتی و مالی آمریکا شد.

کارل مارکس در این اثر جاودانی خویش به نقش دولت و ماهیت طبقاتی آن پرداخته و نشان میدهد که این دولت چگونه به یک موجود "مستقل" بدل میگردد و ارباب جامعه میشود.

"خاصیت مشخص دولت (منظور تا قبل از انقلاب کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ است توفان) تا آن زمان چه بود؟ جامعه برای حفظ و مراقبت منافع مشترک اعضایش ابتداء بوسیله تقسیم کار، ارگانهای مخصوص خود را بوجود آورد. اما این ارگانها و در راس آنها قدرت دولتی - به مرور زمان در خدمت منافع خاص خود قرار گرفتند و از خدمتگزاران جامعه تبدیل به اربابان جامعه شدند، همانطور که این موضوع نه تنها در مورد سلطنتهای موروثی بلکه در جمهوری های دموکراتیک نیز مشاهده میگردد. "سیاستمداران"، در هیچ کجای دنیا باندازه آمریکا گروهی فویتر و جداتر از ملت را تشکیل نمیدهند. در آنجا هر یک از دو حزب بزرگ - که متناوبا به قدرت میرسند - بنوبه خود تحت تسلط افرادی قرار دارند که سیاست کسب و کارشان شده است. شغل آنها سوداگری در مورد کرسی های مجالس مقتنه ملی و ایالتی است و یا آنکه از طریق آژیتاسیون برای حزب خود، زندگیشان را اداره میکنند و وقتی حزب به پیروزی رسید، پاداش خود را به صورت مقام دریافت میدارند. میدانیم که چطور آمریکانیها سی سال است که برای رهائی از این یوغ تحمل ناپذیر تلاش میکنند و چطور علیرغم همه این تلاشها روز به روز عمیقتر در این مرداب فساد فرو میروند. اتفاقا در آمریکاست که بخوبی میتوانیم ببینیم که چگونه استقلال قدرت دولتی - که در اصل میباید صرفا ابزار جامعه باشد - در برابر همین جامعه افزایش پیدا میکند. در آنجا نه دودمان سلطنتی وجود دارد نه اشرافیت نه ارتش دانمی - باستانهای تعداد معدودی سرباز برای نظارت سرخپوستان - و نه بوروکراسی ای با مقامهای ثابت و حق بانسختگی. معذالک در آنجا دو باند سوداگر سیاسی بزرگ وجود دارد که به نوبت قدرت دولتی را در اختیار میگیرند و با فاسدترین وسایل و با شرم اورترین مقاصد از آن بهره برداری میکنند و ملت در مقابل این دو کارتل سیاستمدارانی - که ادعا میکنند در خدمت وی قرار دارند ولی در واقع مسلط بر او هستند و غارتش میکنند - ناتوان است.

بر ضد این تغییر کیفیت و ارگانهای دولتی که از خدمتگزاران جامعه به اربابان جامعه میدل شده اند - و این امر تا کنون در مورد تمام دولتهای گذشته بنحو گریز ناپذیری صورت گرفته است - کمون متوسل به دو وسیله قاطع شد. "... (به نقل از جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱ (کمون پاریس) اثر جاودانی کارل مارکس و مقدمه فریدریش انگلس).

این ارزیابی مارکس در دهه هفتاد قرن نوزدهم هنوز فعلیت خویش را حفظ کرده است. دو گروه جنایتکار از صاحبان صنایع و بانکها و بیمه ها برای تسلط بر ... ادامه در صفحه ۸

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 106 - Jan. 2009

فروتن و نقاط عطف تاریخ جنبش کمونستی

به مناسبت نشست بزرگداشت

ما در اینجا گرد آمده ایم که یاد رفیق فروتن را زنده بداریم. ده سال از تاریخی می گذرد که این رفیق از جمع ما رفته است.

هدف ما از این یاد آوری مرثیه خوانی نیست، هدف ما آموزش از گذشته است تا تلاش ما را برای گذاری از مشکلات در پیش پاء، سهلتر گردانده و ما را آزموده نماید.

رفیق فروتن از همان سنین جوانی به عضویت حزب توده ایران در آمد و توانست به علت توانائی هایش در امر رهبری سیاسی و پایه تنوریک و دانش سیاسی تا مقام رهبری حزب توده ایران ارتقاء پیدا کند.

حزب توده ایران در آن زمان تنها نهال کمونیستی در داخل ایران بود که علیرغم فشار بی سابقه ارتجاع به آن، به درختی تنومند در میهن ما بدل شد که همه کمونیستهای اصیل و ریشه دار ایران با آموزش از این گذشته و تکیه بر افتخارات و سنن انقلابی ... ادامه در صفحه ۷

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کارایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساترشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظرمدای و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany